



نظریه ارسطویی امنیت

علیرضا رحیمی

ar_rahimi54@yahoo.com

عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

۱۴۰۲/۰۵/۱۴

تاریخ پذیرش:

۱۴۰۲/۰۱/۱۵

تاریخ دریافت:

چکیده

موضوع امنیت پیشینه‌ای به دیرینگی زندگی بشری دارد ولی مطالعه امنیت به عنوان مفهومی ناوابسته از این دیرپایی برخوردار نیست. بررسی علمی مقوله امنیت پس از جنگ جهانی اول در پرتو رشته‌های مطالعاتی دیگر و پس از جنگ جهانی دوم در چارچوب مفهوم «امنیت ملی» به نگرش درآمد. با این همه، امنیت به معنای پاسداری از هستی انسانی، نخستین دغدغه انسان و همبودهای انسانی بوده و موضوعی چنین شایان نگرش، چیزی نیست که تا دهه‌های پسین به اندیشه‌ورزی اندیشمندان بزرگ تاریخ در نیامده باشد. از این رو پژوهش زیر تلاش می‌کند تا در راستای گستره‌افزایی به بررسی‌های امنیتی، یک نظریه امنیتی را برپایه اندیشه سیاسی یکی از نام‌دارترین فیلسوفان تاریخ، یعنی «ارسطو» و اساسی کند. به سخن دیگر، این پژوهش به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که: یک نظریه امنیتی برسازی شده برپایه آموزه‌ها و اندیشه سیاسی ارسطو از چه ویژگی‌هایی برخوردار است؟ بایستگی این امر از یک‌سو، به تلاش برای زدایش یکی از کاستی‌های بررسی‌های امنیتی کنونی یعنی کرانمندشدن آنها به دهه‌های پسین و نبود نگرشی درخور به آرای فیلسوفان و اندیشمندان گذشته است و از دیگر سو، بر ساخت سنج‌های است که برپایه آن بتوان هم نظریه‌های امنیتی روزآمد و هم سیاست‌های امنیتی روزمره و پیامدهای‌شان را ارزیابی کرده و بازاندیشید. این پژوهش با به‌کارگیری روش هرمنوتیکی نشان می‌دهد که هم‌ساز با سویه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امنیت، توانایی نظامی در برابر تهدیدهای بیرونی، ماندگاری سیاسی، ثبات و آرامش اجتماعی و برآوردن نیازهای اقتصادی، بن‌مایه‌های نظریه ارسطویی امنیت می‌باشند.

واژگان کلیدی:

پارادایم ارسطویی امنیت، سویه‌های امنیت، مرجع امنیت، مسئله امنیت، ابزار امنیت، فلسفه امنیت بر بنیاد رهایی، هرمنوتیک.

مقدمه

از آنجا که بررسی‌های امنیتی از دیرینگی چندانی برخوردار نیستند^۱، امکان و بایستگی گسترش سویه‌های گوناگون آن‌ها بیش از دیگر زمینه‌های پژوهش سیاسی فراهم است. ژرفابخشی به این بررسی‌ها از راه کاوش در آرای فیلسوفان و اندیشمندان برجسته سده‌های گذشته و شناخت درون‌مایه‌های هم‌پیوند با مفاهیم امروزی امنیت در فلسفه سیاسی آنها، یکی از افق‌هایی است که رو به پهنه پژوهش سیاسی گشوده است. نقش برجسته پویش تجربی و تاریخی در پیدایش و بالندگی بررسی‌های امنیتی و ناپرداختگی مفهوم امنیت در اندیشه فیلسوفان نام‌دار، سبب شده است که هم‌پیوندی چندانی میان بررسی‌های جدید امنیتی و آرای این فیلسوفان شکل نگیرد. با این همه، آشکار است که امنیت و بقا نخستین دلوپسی انسانی بوده و فیلسوفان سیاسی نیز ناگزیر از پرداختن به آن بوده‌اند. آنها اگر نه به‌گونه‌ای یکراست ولی از راه بررسی بن‌پاره‌هایی چون انقلاب، کشاکش اجتماعی، ستیزه‌های دودمانی و نژادی و به‌ویژه در چارچوب یکی از مهم‌ترین هدف‌ها و کارکردهای حکومت، درباره مفهوم امنیت کنکاش کرده‌اند. از این‌رو نبود مفهوم مستقل امنیت در آرای این اندیشمندان، به معنای نپرداختن آنان به این مفهوم و یا ارزش‌گذاری نابایسته‌شان به موضوع امنیت نیست. از این چشم‌انداز باید کرانمند شدن بررسی‌های امنیتی کنونی به دهه‌های پسین و عدم توجه درخور به آرای فیلسوفان و اندیشمندان پیش از آن را کاستی بزرگ این بررسی‌ها دانست. برای جبران این کاستی باید با رویکردی نوین و با نگرش از دریچه مفهوم امروزی امنیت به آرای این فیلسوفان نگریست و آنها را واکاوی کرد. این کار از راه شناسایی دقیقه‌های (Moments) امنیتی در آرای اندیشمندان بزرگ تاریخ و واسازی یک گفتمانی امنیتی هماهنگ با فلسفه و اندیشه سیاسی آنها انجام‌پذیر است.

بازخوانی اندیشه سیاسی فیلسوفان برجسته از چشم‌انداز مفاهیم دیرین و امروزی امنیتی و دقیقه‌های پیرامونی گره‌گاه امنیت، هم بایسته است و هم سودمند. این بازخوانی (افزون بر زدایش کاستی‌های بررسی‌های امنیتی جدید) سنجه‌هایی را برمی‌سازد که برپایه آنها می‌توان هم دیدگاه‌های امنیتی روزآمد و هم سیاست‌های امنیتی روزمره (هم نظریه و هم کنش) را ارزیابی و بازبینی کرد. پدیدارهای امنیتی و سیاسی روزگار ما بایستگی این بازبینی را به نیک‌ترین شیوه نشان می‌دهند.

ارسطو یکی از شایسته‌ترین فیلسوفانی است که آرای وی به‌رغم دیرینگی، زمینه‌پایگی و تاریخمندی‌اش، سزاوار واکاوی با این رویکرد است. پژوهش زیر با هدف بیرون‌کشیدن درون‌مایه‌های هم‌پیوند با مفاهیم امروزی امنیت از آموزه‌های وی، این پرسش بنیادی را پیش کشیده است: یک نظریه امنیتی برساخته‌شده برپایه آموزه‌ها و اندیشه سیاسی ارسطو از چه ویژگی‌ها و بن‌مایه‌هایی برخوردار است؟ برای پاسخگویی، تلاش شده با به‌کارگیری روش هرمنوتیکی، دقیقه‌های امنیتی و درون‌مایه‌های

^۱. برای مطالعه در این باره ن.ک:

آزر، ادوارد و ای و چونگ این مون (۱۳۸۸)، امنیت ملی در جهان سوم، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی. بوزان، باری (۱۳۸۹)، مردم، دولت‌ها، هراس، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.

خلیلی، رضا (بهار ۱۳۸۳)، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال هفتم، شماره اول، ص ۲۹-۷.
Romm, Joseph J (1993), *Defining National Security, The Nonmilitary Aspects*, New York: Council on Foreign Relation Press.

هم‌پیوند با مفهوم امنیت از بطن اندیشه سیاسی ارسطو بیرون کشیده شده و سازوار با دیدگاه‌های امنیتی نوین، در سویه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی بخش‌بندی شوند. از درون این روند، بنیان‌های یک نظریه امنیتی یعنی مرجع، مسئله و ابزارهای امنیت شناسایی شده‌اند. بر این بنیاد، فرضیه پردازش برای این پژوهش چنین است: یک نظریه امنیتی برسازی شده برپایه آموزه‌ها و اندیشه سیاسی ارسطو، رویکردی هم‌ساز با فلسفه‌رهایی دارد. در این نظریه شهر یا دولت (اجتماع سیاسی) مرجع امنیت است و هم‌ساز با سویه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی امنیت، توانایی نظامی در برابر تهدیدهای بیرونی، ماندگاری سیاسی، آرامش اجتماعی و توزیع دادگرانه برای برآوردن نیازهای اقتصادی، بن‌مایه‌های این نظریه هستند.

ارسطو به سال ۳۸۴ پ.م در «استاگیرا» (یا استاژیرا)، شهری در ساحل مقدونیه به دنیا آمد، پدرش (نیکوماخوس) پزشک ویژه پادشاه مقدونیه بود، در جوانی (۳۶۷ پ.م) به آتن رفت و به آکادمی افلاطون راه یافت و نزدیک به ۲۰ سال (تا هنگام مرگ افلاطون) شاگرد وی در آکادمی بود. در سال ۳۴۳ یا ۳۴۲ پ.م به درخواست فیلیپ، پادشاه مقدونیه، آموزگار پسر وی «اسکندر» شد و تا هنگامی که اسکندر به جانشینی پادشاه رسید (شانزده سالگی اسکندر)، در این مقام بود.^۱ شگفت آنکه شاگرد، فرمانروایی جهان‌گشا شد و استاد، فرمانروای جهان اندیشه و دانش.^۲ اگر فرمانروایی اسکندر و جانشینان وی (دوره هلنی) سه سده به درازا کشید، فرمانروایی ارسطو برجهان اندیشه درازنایی دوهزار ساله داشت. در جهان اسلامی «معلم اول» نامیده شد و آموزه‌هایش سده‌ها بر اندیشه فیلسوفان بزرگ فرمانروایی کرد. در اروپای مسیحی نیز فرمانروایی چند سده‌ای اندیشه‌هایش برپا بود و زبانه‌های آتش برای پادانیشان، برافروخته. ارسطو پس از افلاطون، نامدارترین فیلسوفی است که نگاه‌های فلسفی درباره انسان و جامعه انسانی دارد (اگر از نام‌هایی چون فالناس کلسدونی، هیپودام دانسی، سولون و جز آنها در گذریم که آثاری از آنها در دست نیست و ارسطو در کتاب دوم سیاست پاره‌ای از آرای آنها را نقد و بررسی کرده است. همچنین است نام‌هایی چون لوکوکروس، فیثاقورس، توکودیدس و جز آنها^۳). اگرچه ارسطو نزدیک به بیست سال در آکادمی شاگرد افلاطون بود ولی نخستین منتقد بزرگ آرای وی نیز شد. جهان‌بینی (هواداری از حقیقت‌های برآهنجیده فرازمینی و آرمان‌های اخلاقی و سیاسی در برابر رویکردی این‌جهانی)، روش علمی (عقل‌گرایی در برابر آمیزه‌ای از عقل‌گرایی و تجربه‌گرایی)، دیدگاه‌های فلسفی (نظریه مثل و نقد آن) و آرای سیاسی- اجتماعی (نقد جامعه افلاطونی توسط ارسطو) را پهنه‌های ناسازواری این دو

^۱ برای شناخت بیشتر از زندگی و آثار ارسطو می‌توان دو کتاب ترجمه شده به فارسی «فیلسوفان یونان» نوشته «دیوگنس لائرتیوس» و «متفکران یونانی» نوشته «تئودور گمیرتس» را بررسی کرد. همچنین می‌توان منابع زیر را نگاه کرد:

Jaeger, Werner (1962); Aristotle: **Fundamentals of The History of his development**; Oxford University Press.
Shields, Christopher (2012); Aristotle's Philosophical Life and Writings; **The Oxford Handbook of Aristotle**
Chroust, Anton-Hermann (2016); Aristotle: New Light on His Life and On Some of His Lost Works; London And New York: Routledge
Natali, Carlo (2013); **Aristotle: his life and school**; Princeton: Princeton University Press

^۲ این گفته را نباید به ناگزیر به معنای اثرپذیری و اثربخشی ارسطو و اسکندر بر یکدیگر دانست. برخی پژوهندگان (مانند برتراند راسل) اثرگذاری ارسطو بر اسکندر را هیچ یا ناچیز می‌دانند. (راسل، برتراند (نشر الکترونیکی ۱۳۸۸)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۳۶).

^۳ ن.ک: (ارسطو ۱۳۸۸)، اصول حکومت آتن، ترجمه باستانی پاریزی، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص. بیج)

اندیشمند بزرگ دانسته‌اند. از این‌رو، این پژوهش افزون بر اینکه کنکاشی است ورای نظریه‌های امنیتی کنونی و از این دیدگاه، سرشتی نوآورانه دارد، به دلیل ناهمسانی برخی دیدگاه‌های افلاطون (که بررسی آرای وی سرآغاز مجموعه بررسی‌ها درباره مفهوم امنیت در آرای فلاسفه بزرگ بود)^۱ و ارسطو نیز از سویه‌ای نوآورانه برخوردار است.

اگرچه فلسفه ارسطو کهنه شده، نادرستی آموزش‌های وی درباره علم طبیعت آشکار شده و دانش متافیزیک وی دچار خدشه‌های ویرانگر گردیده است و اگرچه بسیاری از پژوهندگان، چیرگی باورها و آموزش‌های وی تا پایان سده میانه را بازدارنده پیشرفت علم دانسته‌اند ولی اهمیت بسیاری از پژوهش‌های وی همچنان پابرجا و بهره‌رسان است.^۲ همان‌گونه که مرحوم حمید عنایت در پیش‌گفتاری که برای ترجمه کتاب سیاست ارسطو نگاشته، یادآوری کرده است، «اگر موضوع انقلاب، علت‌های آن و سیاست‌ها و چاره‌اندیشی‌های حکومت برای پایداری خود را به نگرش درآوریم، آرای ارسطو هنوز تازه و آموزنده است.» این امر نشان دهنده پیوند یک‌راست آموزه‌های وی با پرسمان امنیتی روزگار ما (که انقلاب و ثبات سیاسی در کانون بررسی‌های آن جای دارند) و امکان بهره‌گیری‌های نوین از آنهاست. با این همه، یادآوری چند نکته بنیادی ضروری است:

۱. هنگام خواندن این پژوهش، تاریخ‌مندی و زمینه‌پایگی آرای ارسطو را باید همواره پیش چشم داشت. اندیشه ارسطو به‌مانند هر اندیشه انسانی دیگری، برآمده از شرایط زیستی وی، طبقه اجتماعی‌اش و دگرگونی‌ها و رخدادهای دوران زندگی‌اش است.
۲. آشکار است که در آرای ارسطو، واژگانی چون امنیت ملی، امنیت سیاسی و مانند آنها وجود ندارد. پس هرکجا که از این واژگان بهره گرفته شده، باید شیوه برساختی این بررسی و رویکرد هرمنوتیکی به‌کار گرفته شده در آن را پیش چشم داشت.
۳. بررسی‌های زیر را نباید به معنای ارزش‌گذاری به باورها و آرای ارسطو انگاشت. بیرون‌کشیدن مفاهیم امنیتی از آرای وی را هم نباید در حکم پذیرش این آرا دانست. هدف این بررسی ساخت یک نظریه امنیتی برپایه اندیشه سیاسی وی، سبکبال از داوری‌های ارزشی است.
۴. در پردازش نظریه ارسطویی امنیت، ناسازواری باورهای اخلاقی وی با باورهای اخلاقی روزگار کنونی را باید به نگرش درآورد.^۳

^۱ ن.ک: (رحیمی، علیرضا (تابستان ۱۴۰۱)، افلاطون و پرسمان امنیت، فصلنامه مطالعات راهبردی، سال بیست و پنجم، شماره دوم، ص ۲۲۵-۱۷۹).

^۲ فلسفه ذهن و فلسفه اخلاق نمونه‌هایی در این باره هستند. ک: مگی، براین (۱۳۷۷)، فلاسفه بزرگ، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص ۸۵-۸۰.

^۳ برای نمونه، «در روزگار ما پذیرفته شده است (دست‌کم در سطح ایده) که انسان‌ها دارای حقوق برابر هستند و برابری بایسته عدالت است ولی در باور ارسطو برابری با بایسته‌های عدالت نیست یا اخلاق در نزد ارسطو چارچوب گسترده‌تری را از معنای اخلاق در روزگار ما دربرمی‌گیرد. همچنین در روزگار ما فضیلت با کارهای ارادی پیونددار است یعنی پرهیز از گناه و میان راه‌های در دسترس، راه درست را برگزیدن نه پرداختن به امر مثبت مانند شعر، موسیقی، درس خواندن و جز آنها (ندانستن موسیقی یا درس نخوانده بودن بی فضیلتی نیست). البته این نکته را هم نباید فرو گذاشت که اخلاق ارسطویی را به شیوه علمی نمی‌توان نادرست دانست و ارزش کمتری از یک نگاشته اخلاقی تازه بر آن گذارد» (راسل، برتراند (نشر الکترونیکی ۱۳۸۸)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۴۶ و ۱۴۹ و ۱۵۱).

۵. تفاوت میان سازمان اجتماعی و سیاسی یونان باستان (دولت-شهر) با دوران‌های پس از آن و به‌ویژه با سازمان‌های سیاسی و اجتماعی روزگار کنونی نیز باید به نگرش درآمده و در بازگویی همانندی‌های تاریخی پیش چشم باشند.
۶. سرزمین یونان و به‌ویژه دولت‌شهر آتن برای چند سده یکی از کانون‌های تاریخی فرهنگ، سیاست و دانش انسانی بود. در این چند سده تاریخ یونان فراز و فرود بسیاری را از سر گذراند که ارسطو خود در کتاب «اصول حکومت آتن»، سرگذشت برهه‌هایی از این تاریخ و چندوچون حکومت و سازمان اجتماعی آتن را بازگو کرده است. خود وی نیز در دوره‌ای پرآشوب از تاریخ یونان می‌زیست. با این همه (همان‌طور که مایکل فاستر هم در کتاب خداوندان اندیشه سیاسی بازگو کرده است) از اثربخشی یکی از مهم‌ترین رخدادهای زندگی‌اش، یعنی جایگزینی سازمان دولت‌شهر^۱ با امپراتوری جهان‌گستر اسکندر در اندیشه سیاسی وی نشانی نیست. سازمان دولت‌شهری گرانیگاه اندیشه‌ورزی سیاسی وی بوده است.

الف) مفاهیم کلیدی

بندهای زیر مفاهیم اصلی بهره گرفته‌شده در این پژوهش را بازنموده‌اند:

۱. امنیت: «تداوم بقا و به دوربودن از تهدیدهای نابودگر» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰).
۲. فلسفه امنیت بر بنیاد رهایی: فلسفه امنیتی که در آن امنیت بر پایه رابطه میان بازیگران گوناگون بر ساخته می‌شود و عناصری چون رعایت عدالت، حقوق بشر و مانند آنها، ایجادکننده امنیت می‌باشند (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰).
۳. مرجع امنیت: «مرجع امنیت، از جمله ارکان تحلیلی مفهوم امنیت است که در پاسخ به پرسش امنیت برای چه کسی؟ و برای چه چیزی؟ شکل می‌گیرد و نقطه عزیمت تحلیل‌های امنیتی است. فرد، مردم، دولت، اجتماع یا بخشی از گروه‌های اجتماعی مانند طبقه کارگر و غیره می‌توانند مرجع امنیت باشند.» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۲).
۴. مسئله امنیتی: «عبارت از چیستی و یا کیستی تهدیدکننده مرجع امنیت است. به عبارت دیگر این مفهوم بیان می‌کند که مرجع امنیت توسط چه کسی یا چه چیزی در معرض تهدید قرار دارد» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۳).
۵. ابزار امنیتی: «عبارت است از شیوه و چگونگی دستیابی مرجع امنیت به امنیت» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۵).
۶. امنیت نظامی: «توانایی‌های تهاجمی و دفاعی مسلحانه در برابر تهدیدهای خارجی».
۷. امنیت سیاسی: «بر ثبات سازمانی دولت، سیستم‌های حکومتی وایدئولوژی‌های مشروعیت‌بخش و به‌طور کلی حفاظت از اجزای دولت دلالت دارد. اجزای دولت شامل ایده دولت (که مشروعیت

^۱ در سال ۳۳۸ پ.م فیلیپ مقدونی بر دولت‌شهرهای یونانی چیره شد و در دوره فرمانروایی اسکندر، این دولت‌شهرها بخشی از امپراتوری وی بودند (بابایی، پرویز (۱۳۸۶)، مکتب‌های فلسفی از دوران باستان تا امروز، تهران: موسسه انتشارات نگاه، ص ۱۸۰).

- حکومت بر آن بنا شده)، مظاهر نهادینه حکومت (نهادهایی که پایگاه مادی حکومت را هدایت کرده و بر آن حکومت می‌کنند و شامل تمامی دستگاه‌های حکومت، مراحل و هنجارهای اجرایی، قانونگذاری و اداری یا قضایی که از طریق آنها فعالیت می‌کنند می‌شوند) و پایگاه مادی حکومت (شامل جمعیت، سرزمین، منابع طبیعی و ثروت‌های بشری) است» (بوزان، ۱۳۸۹: ۳۴).
۸. امنیت اقتصادی: بر توانایی برای حفظ سطوح قابل‌قبولی از رفاه برای قشرهای اجتماعی، دلالت می‌کند؛ به‌گونه‌ای که جامعه در برابر تهدید جنگ، آشوب، نزاع و دشمنی داخلی بر سر مسائل اقتصادی و توزیع منابع مادی، ایمن باشد.
۹. امنیت اجتماعی: حفظ ثبات و آرامش جامعه در برابر تهدیدهایی که جامعه را به گروه‌های اجتماعی متعارض بخش‌بندی می‌کند.
۱۰. شهروند: «کسی است که حق پرداختن به کارهای دادرسی، به دست‌آوردن منصب‌های سیاسی و بیان دیدگاه به وسیله انجمن‌های نمایندگی را داشته باشد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۰۲).

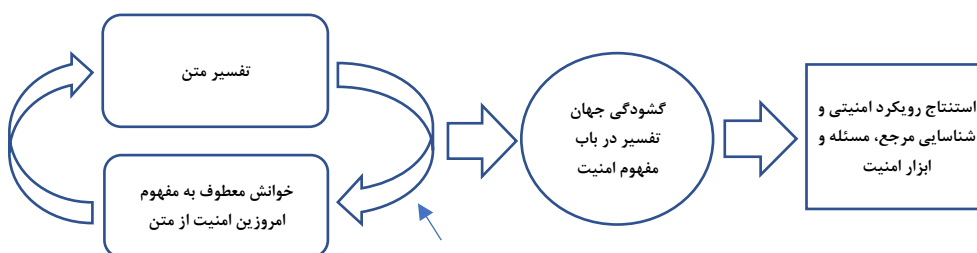
ب) روش پژوهش

در مطالعه پیش‌رو از روش هرمنوتیکی بهره گرفته شده است. «مسئله بنیادی در هرمنوتیک مسئله تفسیر است. از دیدگاه معرفت‌شناسانه، تفسیر با تبیین متفاوت است. تفسیر دارای معانی ضمنی ذهنی خاصی است که برآمده از درگیری خواننده در فرایند فهم رابطه دوسویه میان تفسیر متن و تفسیر خود است که به دور هرمنوتیکی تعبیر می‌شود. تفسیر به جریان انداختن دور هرمنوتیکی است که از درون کندوکاوهای مرتبط با آن، جهان‌های بازتاب داده‌شده توسط یک اثر نوشتاری و خودفهمی‌ها از این جهان‌ها شکل می‌گیرند. متن‌های ادبی درباره یک جهان سخن می‌گویند که جهان آن اثر است. این جهان کلیت ارجاع‌های گشوده‌شده توسط متن است. متن‌ها به‌وسیله ارجاع‌های غیراشاره‌ای متن، به سوی یک جهان ممکن اشاره می‌کنند. به‌این ترتیب، متن‌ها از جهان‌های ممکن و راه‌های ممکن منطبق‌کردن خویش با این جهان‌ها سخن می‌گویند. خواننده متن با فراروی از موقعیت خود به عنوان خواننده، خوانش خود را از متن برپایه جهان ممکن که متن برایش می‌گشاید و آشکار می‌سازد، عرضه می‌کند و این به مثابه آن چیزی است که گادامر «آمیزش افق‌ها» می‌نامد (ریکور، ۱۳۸۵: ۱۳۰ و ۱۲۹). بدینسان تفسیری از متن ارائه می‌شود که مطابق دیدگاه «پل ریکور» تفسیری اصیل است، چراکه به نوعی از تصاحب انجامیده است. آشکار است که این تصاحب، تجربه‌ای ناهم‌ساز با متن نیست، زیرا برآمده از افق‌های جهانی است که متن، رو به آن گشوده است و درون مرزهای جهان‌های گشوده‌شده توسط متن پدیدار می‌شود.

روش هرمنوتیکی به‌کارگرفته‌شده در اینجا برپایه برداشتی ویژه از دیدگاه‌های هرمنوتیکی «پل ریکور» و «هانس گئورگ گادامر» قرار دارد. بررسی حاضر تلاش می‌کند تا از طریق دور هرمنوتیکی حاصل از تفسیر متن و تفسیرهای برآمده از خوانش معطوف به مفهوم امروزین امنیت از متن، معانی ضمنی ذهنی ویژه متن درباره امنیت (به مفهوم امروزی) را از درون آن بیرون کشیده و بدینسان ارجاع‌های غیراشاره‌ای متن را که به سوی یکی از جهان‌های ممکن متن (در اینجا جهان تفسیر درباره مفهوم امنیت)

گشوده هستند، بازیابد. به این ترتیب، خوانشی از متن (در اینجا اندیشه سیاسی ارسطو) ارائه می‌گردد که این جهان ممکن را گشوده ساخته و آشکار می‌سازد. خوانشی که گونه‌ای هم‌پیوندی میان مفهوم و سویه‌های امنیت (ارجاع‌های غیراشاره‌ای متن) با اندیشه سیاسی ارسطو برقرار می‌کند. در اینجا هدف مشخص، استنتاج رویکردی امنیتی از آثار ارسطو با عطف به سویه‌های امنیت (امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت اقتصادی و امنیت نظامی) و شناسایی مرجع، مسئله و ابزار امنیت در این رویکرد است. شکل زیر مکانیسم روش هرمنوتیکی به کار گرفته شده را نشان می‌دهد:

دور هرمنوتیکی



ج) بازنمایی سویه‌های امنیت در آرای ارسطو

این پژوهش تلاشی است برای گشایش جهان تفسیر درباره مفهوم امنیت در اندیشه سیاسی ارسطو با نگرش به رویکردهای نوین امنیتی. از این رو روش بخش‌بندی پژوهش به سویه‌های نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی در پیش گرفته شده است. بررسی‌های امنیتی در آغاز رویکردی تک‌سویه داشت. در این رویکرد، امنیت نظامی در برابر تهدیدات خارجی یگانه موضوع بنیادی بود. ملاحظات مربوط به دوران جنگ سرد نیز به این تک‌سویگی دامن می‌زد. ولی از میانه دهه ۱۹۷۰ میلادی، این برداشت تک‌سویه از امنیت به آهستگی با چالش روبرو شد. در پی این روند، بررسی‌های امنیتی چشم‌انداز گسترده‌تری پیدا کرد که سویه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و زیست‌محیطی را نیز در کنار سویه نظامی دربر می‌گرفت. بدینسان، بررسی‌های تازه‌تر، امنیت این مقوله را به پنج زیربخش امنیتی، امنیت سیاسی، امنیت اجتماعی، امنیت اقتصادی و امنیت زیست‌محیطی بخش‌بندی کرد. از آنجاکه این بررسی بر آن است که ویژگی‌های یک نظریه امنیتی برپایه اندیشه سیاسی ارسطو را با نگرش به رویکردهای کنونی در بررسی‌های امنیتی نشان دهد، از همین روش پیروی خواهد کرد. البته از آنجاکه در نوشته‌های ارسطو، ارجاع‌های غیراشاره‌ای به مفهوم امنیت زیست‌محیطی وجود ندارد، مطالعه پیش‌رو به سویه‌های چهارگانه نظامی، اجتماعی، سیاسی و اقتصادی بسنده کرده است.

۱. امنیت نظامی

دیدگاه ارسطو درباره توانایی نظامی را باید در چارچوب دیدگاه کلان‌تر وی درباره انسان و هدف زندگی وی شناخت. ارسطو سعادت‌مندی (درست زیستن) را هدف نهایی زندگی انسان می‌دانست؛ از این‌رو،

سپاهیگری را نه به عنوان هدفی غایی و نه به عنوان ابزار چیرگی بر دیگران بلکه به عنوان ابزاری برای تأمین سعادت، پیشه ارجمندی قلمداد می‌کرد (ن.ک: ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۸۹). وی مخالف کشورگشایی بود و تسلط بر همسایگان را نادرست و ناسودمند می‌دانست. از این رو با کسانی که هدف سپاهیگری و قانونگذاری حکومت را پایه‌ریزی امپراتوری‌های پهناور می‌دانستند، سر ناسازگاری داشت. در باور وی سه چیز هدف فن سپاهیگری بود: دور نگهداشتن شهروندان از خطر بندگی، افزایش توان رهبری (رهبری که هدفش نیکی رهنمودگان باشد) و به زیر فرمان کشیدن کسانی که سرشت بندگی دارند. از این رویکرد دو برداشت کلان بیرون کشیده می‌شود. نخست، ناسازواری رویکرد ارسطویی با دیدگاه رئالیستی در سیاست بین‌الملل، به‌ویژه دیدگاه «نورنالیسم تهاجمی» که هدف کشورها را دستیابی به قدرت و افزایش آن می‌داند و در چارچوب این نگرش رویکردهای گسترش سرزمینی، فهم‌پذیر (و نه البته توجیه‌پذیر) می‌گردند. دیگری، تراوش نوعی نظریه جنگ مشروع در برابر کسانی که سرشت بندگی دارند:

«جنگ برضد مردمی که به حکم طبیعت برای فرمانبرداری زاده شده‌اند ولی از گردن نهادن به

آن سر باز می‌نهند، به طبع رواست» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۱).

البته آشکار نیست که کرانه این حکم کجاست و آیا سرزمین‌های زیر فرمانروایی بندگان را هم در برمی‌گیرد یا نه؟ اگرچه ارسطو یونان را به غیر یونانی‌ها برتری می‌داد و بر این باور بود که بندگان نباید یونانی باشند ولی هیچ‌گاه درباره بایستگی زیر فرمان آوردن سرزمین‌های غیر یونانی، آشکارا سخن نگفت. از این رو، نمی‌توان دانست که آیا در باور وی نابایستگی‌های کشورگشایی در مرز خدایگان یونانی می‌ایستاد یا نه؟ و اگر نمی‌ایستاد، بایستگی‌های امنیتی‌اش چه بود^۱. تنها برداشت امنیتی از این دیدگاه همانا دستیابی به توانایی نظامی برای پاسداری از شهروندان در برابر تهدیدهای بیرونی است.

در رویارویی با تهدیدهای بیرونی کارکردهای نظامی و پارامترهای ژئواستراتژیک اهمیت ویژه می‌یابند. کارکردهای نظامی عبارتند از نگهداری دروازه‌ها و باروها، تربیت نظامی شهروندان در زمان صلح و جنگ، فرماندهی ویژه آسواران (آسواران سردار و پس از وی سرفوج)، کمانداران، پیادگان سنگین و سبک (سرهنگ و پس از وی سرقبیله) و دریانوردان (دریاسالار و پس از وی ناخدا) (ارسطو، ۱۳۴۹: ۳۰۶). از میان پارامترهای ژئواستراتژیک نیز دسترسی هم‌زمان به خشکی و دریا اهمیت فراوان دارند:

... می‌گویند رفت و آمد بازرگانان مایه افزایش جمعیت می‌شود و این امر به حسن اداره مملکت آسیب می‌رساند... اگر بتوان از این عیب‌ها دوری جست، نزدیکی به دریا هم نگهبان امن کشورهاست و هم مایه فراوانی نعمت آنها. برای آنکه کشوری در امان باشد و حملات دشمنان

^۱ برتراند راسل در کتاب «تاریخ فلسفه غرب» به گفته‌ای از ارسطو اشاره کرده با این دورنمایه که «اگر یونانیان با یکدیگر متحد شوند می‌توانند بر جهان حکومت کنند» (راسل، برتراند (نشر الکترونیکی ۱۳۸۸)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۵۸). وی پس از این اشاره می‌گوید که در انتظار اشاره ارسطو به اسکندر بوده است. چنین جمله‌ای در ترجمه فارسی «سیاست» نیست. کاپلستون هم بر این باور است که «هم افلاطون و هم ارسطو با کشورگشایی نظامی سر ناسازگاری داشته‌اند» (کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، تاریخ فلسفه - یونان و روم، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۴۰۹). تئودور گمپرتس نیز در کتاب خود می‌گوید که «ارسطو هیچ‌گاه به جهانگشایی اسکندر یاری نرساند و گفته‌ای که نشان از پشتیبانی وی از این کار اسکندر باشد در کتاب سیاست وی نیست» (گمپرتس، تئودور (۱۳۹۹)، متفکران یونانی، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ص ۱۲۴۳). به هر روی اگر به آرای ارسطو درباره خوبی‌های صلح و بایستگی بیش از اندازه نبودن گستره سرزمینی بنگریم، دست کم به این نتیجه می‌رسیم که باورهای وی با کنش‌های امپراتوری خواهانه چندان سازگار نیست.

را به آسانی دفع کند باید بتواند که هم از دریا و هم از خشکی به دفاع از خود برخیزد و نیز از هردو به دشمن زخم زند... این توانایی فقط کشورهایی راست که دسترسی به دریا دارند. از این گذشته، هر کشور باید قادر باشد که آنچه را که از بایستنی‌ها کم دارد از کشورهای دیگر بیاورد و آنچه را که از نیاز بیش دارد به کشورهای دیگر بفرستد... (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۹۶-۲۹۴)

بدینسان ضرورت نیروی دریایی برای هر کشوری که از ویژگی‌های بازگوشده توسط ارسطو برخوردار باشد، آشکار می‌شود؛ زیرا آن کشور با داشتن نیروی دریایی برای دشمنانش هراسناک می‌شود و امکان آن را می‌یابد که هم از دریا و هم از راه خشکی از خود و همسایگانش دفاع کند. «اندازه نیروی دریایی به روش زندگی و مقام هر کشور میان دیگر کشورها بستگی دارد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۹۶).

سازواری نوع حکومت و وضعیت جغرافیایی هم پارامتر دیگری است که در نگهداشت امنیت در برابر تهدیدهای بیرونی کارسازند:

«سرزمینی که برای پرورش اسب مناسب است با حکومت الیگارشسی سازگار است زیرا تنها توانگران توانایی پرورش و نگهداری اسب را دارند و از این راه می‌توانند ایمنی مردم و سرزمین خود را حفظ کنند... کشوری که برای پیاده سنگین مناسب است با آن دسته از حکومت‌های الیگارشسی سازگاری دارد که برخوردار از حقوق سیاسی شمار بیشتری از شهروندان را دربرمی‌گیرد... نیروی پیاده سبک و نیروی دریایی نیز که از تهیدستان فراهم می‌آیند با دموکراسی سازگارند.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۷۵)

ارسطو درباره شهرها و چگونگی ایجاد آنها هم نکته‌های دفاعی و راهبردی بسیاری را به نگرش درآورده است. بندهای زیر گزیده‌ای از مهم‌ترین نکته‌های وی هستند:

- ضرورت ارتباط شهر با دریا، خشکی و سرتاسر کشور؛
- ساخته شدن شهر روی زمین شیب‌دار و رو به خاور؛ هم به دلیل بهداشت (ایمنی از باد شمال و سرما و دریافت آب و هوای خوش با ورود بادهای خاوری) و هم با هدف‌های دفاعی (دشوار شدن محاصره شهر و آسان بودن گریز از آن؛ برخوردار از جویبارهای پاک و فراوان و انبارهای کافی از آب باران به‌ویژه در زمان محاصره)؛
- بهره‌گیری از روش کرتی تاک‌پروران برای خانه‌سازی؛ یعنی آمیختن دو روش کهن (خانه‌های پراکنده) و نو (خیابان‌های منظم و سرراست) تا هم آسایش بیشتری فراهم آورند (روش نو) و هم ورود سپاهیان دشمن به شهر را دشوار سازند (روش کهنه)؛
- ساختن دیوار و برج و بارو در اطراف شهر برای دفاع در برابر فلاخن و دیگر تجهیزات نظامی و بهره‌گیری از دیوار برای آرایش نظامی در هنگام حمله و دفاع؛
- ساخت بازار در جایی که خواروبار به آسانی از راه دریا و خشکی وارد شود (ارسطو، ۱۳۴۹: ۳۳۷ - ۳۳۳).

همین روش باید در ساخت روستاها نیز درپیش گرفته شود و قلعه کوچکی هم برای دفاع و سکونت نیروهای حکومتی در روستاها فراهم آید. با این همه، نوع استحکامات دفاعی در همه حکومت‌ها یکسان

نیست. در الیگارش‌ها باید از دژشهرها بهره جست. در دموکراسی‌ها که نیروی پیاده، ساخت اصلی نیروهای نظامی را تشکیل می‌دهد، استحکامات را باید در زمین‌های هموار پی‌ریزی کرد. در آریستوکراسی‌ها نیز باید از دژهای پراکنده و استوار بهره گرفت. بدینسان هماهنگی میان ساخت ارتش‌ها با نوع استحکامات دفاعی پدید خواهد آمد.

مالکیت ارضی و امنیت نظامی هم با یکدیگر پیوند دارند. زمین‌های بخش خصوصی^۱ در هر کشور باید از آن طبقه جنگجو و کسانی باشد که از حق حکومت برخوردارند.^۲ «بخشی از زمین‌های بخش خصوصی باید نزدیک شهرها و بخش دیگر نزدیک مرزها باشد و هر شهروند باید از هر دو بخش سهمی داشته باشد تا به هر دو بخش دلبستگی پیدا کند» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۳۰۵). این امر دو پیامد بایسته دارد؛ یکی، عدالت توزیعی و برخورداری برابر همه شهروندان از زمین‌ها و دیگری، افزایش شور دفاع از مرزها. این نکته‌ای است که کشورهایی که با چالش خالی‌شدن (بودن) مرزها از جمعیت روبرو هستند، می‌توانند با چاره‌اندیشی‌های گوناگون از آن بهره‌برداری بایسته کنند.

دیگر نکته پیونددار با امنیت نظامی، تأثیر وضع همسایگان بر امنیت داخلی کشور است:

اگر شهری بخواهد زندگی سیاسی خود را پایدار نگهدارد، سزاست که از وضع نواحی و همسایه نیز غافل نماند؛ از جمله باید سلاح‌هایی داشته باشد که نه همان در سرزمین خود بلکه در کشورهای دیگر نیز بکار آید... (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶۰).

درباره تأثیر وضع نواحی و کشورهای همسایه بر امنیت داخلی، موضوع شورش بندگان در «تسالی» و «اسپارت» و عدم شورش آنها در «کرت» هم به نگرش درآمده است. وی این موضوع را با اشاره به وضعیت بندگی در همسایگان این دولت‌شهرها توضیح داده است. براین بنیاد، علت شورش بندگان در «تسالی» و «اسپارت»، پشتیبانی کردن بخش‌هایی از آزادگان جوامع همسایه از شورش بندگان بوده است؛ وضعیتی که عکس آن در همسایگان «کرت» وجود داشته و به شورش بندگان در این دولت شهر منجر نشده است.

نکته دیگر درباره پیوند اندازه ثروت جامعه با امنیت نظامی است. در دیدگاه ارسطو ثروت جامعه نه تنها برای برآوردن نیازهای اجتماعی بلکه برای مقابله با تهدیدهای بیرونی نیز باید بسنده باشد. با این‌همه وی بر این باور است که «ثروت اجتماع نباید آن‌چنان فراوان باشد که از همسایگان و کشورهای نیرومندتر را برانگیزد و نه چندان کم باشد که کشور ناتوان از دفاع در برابر کشورهای دیگر باشد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۷۰).

در پردازش مفهوم امنیت نظامی در اندیشه ارسطو باید به موضوع آموزش و پرورش کودکان هم اشاره کرد. ارسطو آموزش پهلوانی به کودکان را نادرست می‌دانست، چراکه «اندام آنها را ناهنجار کرده و به رشد آنها زیان می‌رساند. آنها را تندخو و خشن بار می‌آورد و هدف دلیری را هم فراهم نمی‌کند؛ زیرا

^۱ ارسطو بر آن بود که زمین‌های هر کشور باید به دو دسته همگانی و خصوصی بخش‌بندی شوند و نیمی از زمین‌های همگانی ویژه آیین‌های دینی و نیم دیگر ویژه سفره‌های همگانی باشند. (ارسطو ۱۳۴۹)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۳۰۵.

^۲ ارسطو بر آن بود که گروه‌هایی چون کارگران، پیشه‌وران و کشاورزان نباید از حق حکمرانی، قانونگزاری و دادستانی برخوردار باشند چون زمان بسنده برای این کارها ندارند.

دلیری با رفتار و خوی نرم آمیخته است» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۳۳۴). این نگرش ریشه در اندیشه ارسطو دارد که هدف غایی انسان را کسب سعادت از طریق برخورداری از فضیلت می‌داند. برپایه این اندیشه «خطرکردن در راه بزرگی و سالاری تنها از مردم با فضیلت و نه مردمان ددخو، برمی‌آید.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۳۳۴) با این دیدگاه برخورداری از فضیلت، کارکردی امنیتی می‌یابد و سنجه‌های فضیلت‌مندی (خردمندی، دادگری، میانه‌روی، شجاعت، نیکویی اخلاق و جز آنها) به‌گونه ابزارهای امنیت جلوه‌گر می‌شوند.

۲. امنیت اجتماعی

نگرش به دیدگاه ارسطو درباره هدف شکل‌گیری جامعه، عنصری بنیادی برای پردازش نظریه‌ای ارسطویی درباره امنیت اجتماعی است. در این دیدگاه، هدف شکل‌گیری جامعه سیاسی، چیزی فراتر از اتحاد نظامی افراد برای دفاع در برابر تهدیدهای بیرونی یا پیگیری روندهای تجاری و دادوستد به وسیله قراردادهای بازرگانی است. چه این امور تنها امر زیستن را در بر می‌گیرند ولی هدف جامعه سیاسی نه فقط زیستن که «به‌زیستن» است و برای همین است که این جامعه باید فضیلت را پاس بدارد و پرورش شهروندان نیک نفس و دادگر را هدف‌گذاری کند:

... فرض کنیم... [یک] گروه از ده هزار پیشه‌ور گوناگون، مانند درودگر، برزگر و کفش‌دوز و جز آن مرکب باشد و همه آنان پیمان کنند که به کسب و کار یکدیگر زبانی نرسانند و به دفاع از یکدیگر برخیزند اما جز از راه سوداگری و اتحاد نظامی رابطه‌ای با هم نداشته باشند، باز اجتماع ایشان را نمی‌توان جامعه سیاسی نامید... اشتراک مکان... [و] نگهداری مردمان از دست‌درازی دیگران یا داد و ستد، شرایط لازم... [نه] کافی جامعه سیاسی [است]... جامعه سیاسی از اجتماع خانه‌ها و خانواده‌ها پدید می‌آید و هدفش به‌زیستی و زندگی مستقل اعضایش است... (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۲۵ و ۱۲۴)

هنگامی که هدف جامعه به‌زیستن باشد، نقش کانونی پرورش افراد هویدا می‌گردد^۱. برپایه چنین نگرشی پرورش کودکان و قانونگذاری در این باره از کارکردهای بایسته حکومت هستند و هدف از آنها نیک‌شدن نهاد کودکان و آموختن دانش‌های سودمند به آنها است. از این‌روست که در بخش‌های مهمی از کتاب سیاست (کتاب هشتم و بخش‌هایی از کتاب هفتم) به موضوع آموزش و پرورش و دانش‌های موردنیاز تربیت کودکان پرداخته شده است. این نگرش ارسطویی را می‌توان با نقش کارکردهای جامعه‌پذیری سیاسی هم‌سان دانست که نظریه‌های جدید سیاسی از کارسازی بایسته آنها در پیشرفت امنیت اجتماعی سخن گفته‌اند. ویل دورانت، این چنین از نقش مدرسه (یکی عامل بنیادی جامعه‌پذیری سیاسی) در ایجاد امنیت اجتماعی از زبان ارسطو سخن گفته است: «شهر کثرتی است که از راه

^۱ در اندیشه ارسطو فضیلت بر دو گونه است: عقلی و اخلاقی. فضیلت عقلی از راه آموزش و فضیلت اخلاقی از راه عادت به دست می‌آیند. کارویژه قانونگذار آن است که با پدیدآوردن قانون‌های نیک، شهروندان بافضیلت را بپرورد (ارسطو ۱۳۷۷). اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ص ۴۹.

آموزش و پرورش به وحدت می‌گراید و دولت به میانجی مدرسه‌ها، ناسازواری‌های قومی و قبیله‌ای را چاره‌گشایی می‌کند» (دورانت، ۱۳۳۵: ۷۴).

نکته شایان نگرش دیگر که در پیوند با موضوع امنیت اجتماعی است، باریک‌بینی ارسطو درباره ارزشمندی نقش طبقه متوسط در ثبات و آرامش جامعه است. وی جامعه را از دید برخورداری مالی و اندازه دارایی به سه گروه توانگران، تهیدستان و طبقه متوسط بخش می‌کند و بر این باور است که «اگر شماره طبقه متوسط از دو گروه دیگر یا از شماره هریک از آنها بیشتر باشد، کشور پایدار خواهد ماند^۱ زیرا توانگران و تهیدستان که فرمانروایی یکدیگر را نمی‌پذیرند، علیه طبقه متوسط هم‌دست نمی‌شوند و همچنین طبقه متوسط نقش دآوری میان این دو را اجرا می‌کند. از این‌رو قانونگذار باید در قانون اساسی نگرشی بایسته به این نکته داشته باشد و این طبقه را در حکومت شرکت دهد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۸۴). وی حتی پا را از این فراتر گذاشته و حکومت طبقه متوسط را تنها حکومتی می‌داند که از آشوب برکنار است. نکته‌های زیر، دیگر علت‌هایی هستند که ارسطو را به ستایش حکومت این طبقه وامی‌دارد:

- خردمندی طبقه متوسط در سنجش با توانگران بسیار ثروتمند و تهیدستان بی‌چیز؛
- مردم طبقه متوسط کمتر سودای مال و جاه دارند و این سودا به زیان حکومت‌هاست؛
- جامعه سیاسی باید تا آنجا که شدنی است، دارای افراد برابر باشد و این همانندی در طبقه متوسط به چشم می‌خورد؛
- طبقه متوسط نقش ترازمندی جامعه را دارد و از چیرگی دو طبقه افراطی توانگران و تهیدستان جلوگیری می‌کند (به شرط آنکه شماره طبقه متوسط از دو گروه دیگر یا از شماره هریک از آنها بیشتر باشد) (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۸۲ و ۱۸۱).

اگر از هم‌سانی‌ها و ناهم‌سانی‌های طبقه متوسط امروزی با طبقه متوسط ارسطویی درگذریم، این دیدگاه ارسطویی را می‌توان با دیدگاه جامعه‌شناسان امروزی درباره نقش طبقه متوسط در پیدایش دموکراسی‌ها که حکومت‌هایی به دور از تنش‌های جامعه‌های اقتدارگرا هستند، هم‌سنگ دانست. بر بنیاد همین دیدگاه می‌توان زیان‌های سیاست‌های اقتصادی معطوف به نابودی طبقه متوسط و دیدگاه‌های امنیتی در نظام‌های سیاسی اقتدارگرا درباره تهدیدهای طبقه متوسط (مهار و کوچک‌ساختن طبقه متوسط برای جلوگیری از رشد کنش‌های دموکراسی‌خواهانه) را واکاوی کرد.

ارسطو هنگام بررسی علت انقلاب‌ها، افزون بر ریشه‌های اقتصادی و سیاسی آنها، به برخی از ریشه‌های اجتماعی انقلاب هم اشاره کرده است. برابری در احترام و مناصب میان بزرگان و اهل فضل با دیگر قشرهای اجتماعی یکی از این ریشه‌ها از دیدگاه ارسطو است:

علت انقلابات نه فقط نابرابری ثروت، بلکه نابرابری احترام نیز هست، اگرچه این دو انگیزه [انقلاب] در دو جهت گوناگون اثر می‌کند: آنچه توده مردم را بر حکومت می‌شوراند، نابرابری

^۱ البته این رأی ارسطویی استثنایی هم دارد: دموکراسی‌ها که در باور ارسطویی حکومت تهیدستان است. در اینجا و برای ماندگاری این حکومت، نیروی تهیدستان باید از «نیروی توانگران و طبقه متوسط بیشتر باشد. البته باید درباره افزون‌شدن بیش از اندازه نیروی تهیدستان هوشیار بود. این امر سرآغاز آشوب و ستیزه در جامعه است و به روی‌برتابی توانگران از پشتیبانی حکومت می‌انجامد» (ارسطو ۱۳۴۹)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۲۷۰.

در ثروت و آنچه بزرگان و اهل فضل را به خشم می‌آورد، برابری در احترامات است... (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶۸).

وی بر آن بود که تهیدستان و توده مردم باید نسبت به بزرگان در پایه پست‌تر نگهداشته شوند ولی از ستم به آنها پرهیز شود.

بزهکاری‌های اجتماعی که در آشفتن امنیت اجتماعی بهره‌ای فراوان دارند نیز مورد توجه ارسطو بوده‌اند. وی بزهکاری‌های اجتماعی را پیامد سه عامل تنگدستی، هوس و برخورداری از لذت می‌داند. چاره این بزهکاری‌ها به ترتیب برابری نسبی در ثروت، میانه‌روی و فلسفه است:

انگیزه برخی بزهکاری‌ها تنگدستی است... [ولی]... آدمیان گاه از سر هوس یا به بوی لذت نیز دست به جنایت می‌آیند... چاره گروه اول تعدیل دارایی و کارکردن است و چاره گروه دوم، میانه‌رویست... چاره رهایی از وسوسه لذت‌های مطلق که آدمی بخواهد آبی‌نیاز به یاری دیگران [در سایه کوشش خویش به آنها برسد، خواندن] فلسفه است... (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶۹).

بدینسان چاره بنیادی بزهکاری‌ها نه در برپایی دادگاه‌ها که در ریشه‌کنی بنیاد آنها از راه عدالت اقتصادی، آموزش و پرورش و خردورزی است. البته این به معنای کم‌ارزش بودن دادرسی نزد ارسطو نیست. وی دادرسی عادلانه و گره‌گشایی از کشمکش‌های قضایی را عامل پایداری حکومت و کژکارکردی دادگاه‌های سیاسی را مایه نفاق اجتماعی می‌داند. ارسطو در کتاب «سیاست» از نوع دادگاهی که نیاز یک جامعه است، پنج نوع را به عنوان دادگاه‌های سیاسی برمی‌شمرد (دادگاه‌های مربوط به رسیدگی به رفتار فرمانروایان، جرم‌های خلاف مصالح عامه، مسائل مربوط به قانون اساسی، رسیدگی به اختلاف درباره جرم‌های مردم ساده و فرمانروایان و دعاوی قراردادهای خصوصی). جدا از نوع حکومت و چگونگی انتخاب دادرسان و کیستی آنان (اینکه دادرسان از میان چه گروهی از مردم انتخاب شوند)، کارکرد درست این دادگاه‌ها یکی از شرط‌های بایسته حفظ انسجام اجتماعی است. «هیچ جامعه‌ای بدون حل و فصل دعاوی و اجرای احکام پایدار نخواهد ماند» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۷۷) و از این‌روست که ثبت قراردادهای خصوصی، دادرسی و اجرای احکام از ضروری‌ترین کارکردهای حکومت است.

۳. امنیت سیاسی

ارسطو در بخش‌های شایان نگرشی از نوشته‌های سیاسی خود به آنچه که امروزه با مفهوم «امنیت سیاسی» شناخته می‌شود، پرداخته است. از این میان، جستارهای وی درباره «ریشه‌های انقلاب‌ها» و «چگونگی پایداری حکومت‌ها» برجسته‌ترند.

۳-۱. ریشه‌های انقلاب

«ویل دورانت» بر این باور است که ارسطو انقلاب را کنشی کارگشا و خردمندانه نمی‌داند. به گفته وی ارسطو بر آن است که «انقلاب سودمندی‌هایی در پی دارد ولی زیان‌های فراوانی را نیز به دنبال خواهد داشت. پیامدهای سودمند انقلاب پیش‌بینی‌پذیرند ولی انقلاب پیامدهای پیش‌بینی‌ناپذیر بسیاری دارد که بیشتر زیان‌بار و ناگوارند» (دورانت، ۱۳۳۵: ۷۴). اگرچه با نگرش به سرشت اندیشه ارسطویی، چنین

برداشتی را نمی‌توان نادرست انگاشت ولی ارسطو به روشنی انقلاب را نکوهش نکرده است. آنچه به روشنی به آن پرداخته، بررسی انقلاب و علت‌های آن در بخش مهمی از کتاب «سیاست» است. در باور وی، علت‌های انقلاب به دو دسته علت‌های عمومی و علت‌های خصوصی بخش می‌شوند. علت‌های عمومی بسته به نوع حکومت‌ها نیستند ولی علت‌های خصوصی به نوع حکومت (آریستوکراسی، پولیتی و جزآن) بستگی دارند. علت‌های عمومی انقلاب از دیدگاه وی چنینند: روندهای ناسازگار با پنداشت‌های همگانی درباره برابری و نابرابری؛ گستاخی و سودجویی فرمانروایان؛ بی‌بهره‌بودن مردم از حرمت بایسته؛ برخورداری یک یا چند تن از شهروندان از نیرو و نفوذ نامتناسب با سازمان حکومت؛ هراس گروه‌های اجتماعی (بزهکاران، کسانی که به آنها ستم روا داشته شده و جز آنها)؛ حقیر شدن حکومت (برای نمونه برتری عددی بی‌بهره‌گان از حقوق سیاسی بر پشتیبانان حکومت)؛ گسترش بیش از اندازه بخشی از سازمان حکومت (مانند افزایش شماره توانگران و ارزش اموالشان در حکومت دموکراسی)؛ کژکارکردی نهاد انتخابات؛ سهل‌انگاری (به‌ویژه در ارتباط با قانون اساسی)؛ عوامل جغرافیایی (مانند ناسازگاری طبیعت یک کشور با تشکیل یک حکومت واحد)؛ تغییرات خرد که به تغییرات کلان می‌انجامند؛ برهم‌خوردن توازن‌های طبقاتی تعادل‌بخش (مانند کاهش شماره طبقه متوسط). در کتاب سیاست نمونه‌های تاریخی فراوانی درباره این علت‌ها بیان شده‌اند. بسیاری از انقلاب‌ها یا جنبش‌های انقلابی رخ داده در سده‌ها و دهه‌های گذشته نیز قابل تحلیل برپایه علت‌های عمومی بیان شده توسط ارسطو هستند. برخی یا دست‌کم یکی از این علت‌ها در انقلاب فرانسه، انقلاب روسیه، انقلاب مشروطه ایران، انقلاب اسلامی سال ۱۳۵۷ در ایران، جنبش زاپاتیستا در مکزیک، جنبش جلیقه‌زرها در فرانسه و بسیاری رخ داده‌های انقلابی و اعتراضی دیگر دست‌اندرکار بوده‌اند.

علت‌های خصوصی انقلاب بسته به نوع حکومت‌ها متفاوتند. برای نمونه در دموکراسی‌ها، توانگران از پتانسیل انقلابی برخوردارند و «اتحاد آنان در برابر تهمت‌های دروغ و خطر مشترک، موجب برانداختن دموکراسی‌ها شده است.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۱۵) در الیگارشی‌ها ستم بر توده مردم، نفاق و رقابت میان الیگارشی‌ها، به‌کارگیری سپاهیان بیگانه (به دلیل بی‌اعتمادی به مردم) و رخ داده‌های تصادفی (مانند خوب شدن محصول و افزایش تعداد کسانی که می‌توانند در فرمانروایی شرکت جویند) علت‌های انقلابند. ستمکاری و نفاق از علت‌های انقلاب در حکومت‌های پادشاهی و تیرانی هستند (نفاق و کشمکش در میان خاندان شاهی و یا دولتیان و خودکامه‌شدن پادشاه در حکومت پادشاهی). در آریستوکراسی نیز انحصار مناصب و امتیازها به گروهی کوچک و افزایش شکاف طبقاتی به رخ داده‌های انقلابی منجر خواهند شد. روی کار آمدن «پینوشه» در شیلی و برافتادن دموکراسی در این کشور، سرنگونی حکومت خودکامه «باتیستا» در کوبا، تأثیر انحصار مناصب و امتیازها به گروهی کوچک (نومانکلاتورا) در فروپاشی اتحاد شوروی و کشورهای کمونیستی سابق و بسیاری از نمونه‌های تاریخی دیگر، پابرجایی کارایی نظریه‌های ارسطو درباره انقلاب و بایستگی بازخوانی آنها را نشان می‌دهند. این همه نشان از پایایی و تازگی آرای ارسطو در ای نباره است.

رویکرد وی به ریشه‌های ذهنی انقلاب نیز درخور نگرش است. ریشه‌های ذهنی انقلاب بیش از هر چیز به چندوچون نگرش گروه‌ها و لایه‌های اجتماعی به موضوع عدالت بازمی‌گردد. دموکرات‌ها چون به آزادی

برابر برای همه انسان‌ها باور دارند، بر این گمانند که انسان‌ها باید در دیگر چیزها نیز با یکدیگر برابر باشند. توانگران گمان می‌کنند که چون انسان‌ها در برخورداری از دارایی نابرابرند، در دیگر چیزها نیز باید نابرابر باشند. همین باورهای نادرست (از دیدگاه ارسطو)، یکی از سرچشمه‌های ناخرسندی سیاسی و انقلاب‌هاست. دیدگاه‌هایی که تا اندازه‌ای یادآور نظریه‌های روانشناختی انقلاب در روزگار ماست.

۲-۳. ماندگاری سیاسی

یکی از وظیفه‌های چهارگانه‌ای که ارسطو برای دانش سیاسی برمی‌شمرد، چگونگی ایجاد حکومت‌ها و چگونگی پایدار نگاه‌داشتن آنهاست. همانگونه که علت‌های انقلاب در اندیشه وی به دو دسته عمومی و خصوصی بخش می‌شوند، علت‌های پایداری حکومت‌ها نیز با همین بخش‌بندی به نگرش درمی‌آیند. برخی از مهم‌ترین علت‌های عمومی پایداری حکومت از دیدگاه ارسطو در بندهای زیر خلاصه شده‌اند:

- قانون‌مداری، پرهیز از کارهای ناهم‌ساز با قانون و بی‌کیفرنماندن قانون‌شکنی‌های کوچک^۱،
- گستردن اصل برابری میان مردم هم‌پایه،
- برکنارمندن مردم محروم از مناصب از رفتار ستمگرانه فرمانروایان،
- امکان پیمودن پله‌های پیشرفت توسط شایستگان و واگذاری مناصب به شایستگان،
- نگذشتن دارایی و برتری افراد نسبت به دیگران از حدود معین،
- جلوگیری از نفاق و کشمکش میان فرمانروایان با وضع قانون‌های بایسته و جلوگیری از درز خبرهای نفاق به بیرون،
- آگاه‌بودن از خطرهای آینده و در صورت لزوم بهره‌گیری از خبرهای دروغ درباره خطرهای آینده و نزدیک جلوه‌دادن این خطرها،
- زیرنظرگرفتن کسانی که شیوه زندگیشان با ویژگی‌های سازمان حکومت هماهنگ نیست. (ارسطو بر این باور است که انقلاب از سوی کسانی آغاز می‌شود که در زندگی خصوصی خود برخلاف روح و سرشت حکومت رفتار می‌کنند.)
- جلوگیری از فزونی اقتدار گروه یا طبقه‌ای خاص از طریق واگذاری مناصب‌ها و امتیازها به گروه‌های مخالف یا افزایش نیروی طبقه متوسط و عنصر میانگین،
- پرهیز فرمانروایان از گردآوری مال (به گفته ارسطو، مردم از نداشتن سهم از قدرت کمتر به ستوه می‌آیند تا دزدی فرمانروایان از خزانه عمومی)،
- نظارت همگانی به دارایی‌های خزانه عمومی و چگونگی انتقال آنها و شفاف‌بودن صورت اموال عمومی،
- محدودکردن میزان ارث؛

^۱ در اندیشه ارسطو قانونمداری نقشی بسیار برجسته در ماندگاری سیاسی دارد و همین قانونمداری جداکننده حکومت‌های درست و نادرست از یکدیگر است. در فلسفه وی طبیعت هر چیز در کمال آن است و انسان به حکم طبیعت حیوانی است اجتماعی و کمال خود را در شهر یا اجتماع سیاسی بازمی‌یابد. دادگری و قانون ویژه شهر و سامان جامعه سیاسی است و «آنکس که نه داد می‌شناسد و نه قانون (فرمانروای خودکامه) بدترین آدمیان است» (ارسطو ۱۳۴۹). سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۶. برای شناخت حکومت درست و نادرست در اندیشه ارسطو، پاورقی شماره ۲۰ را نگاه کنید.

- تقسیم ارثیه بر پایه توارث میان اعضای هر خانواده و الغای وصیت؛
- فزونی داشتن شمار پشتیبانان حکومت بر مخالفان آن،
- سازگار کردن روش تربیت افراد با قانون اساسی کشور (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۶۲ - ۲۵۶).

در اینجا هم برخی از توصیه‌های ارسطو برای ماندگاری سیاسی، با نظریه‌های امروزی در این باره هم‌خوان است. برای نمونه «محدود کردن میزان ارث» با نظریه اقتصاددانانی مانند «توماس پیکتی» که بر نقش توارث در توزیع ناعادلانه ثروت پافشاری دارند و راهکارهایی چون کرانمندی اندازه ارث‌بری و مالیات بر ارث را پیش می‌کشند، هم‌سان است یا موضوع «سازگار کردن روش تربیت افراد با قانون اساسی کشور» یادآور نظریه‌های جامعه‌پذیری سیاسی است.

ارسطو پس از گفتگو درباره علت‌های عمومی، علت‌های خصوصی ماندگاری سیاسی را مطرح می‌کند. واداری وی به طرح جامع نظریه‌ها چنان است که حتی به شیوه‌ای که ماکیاولی سده‌ها بعد به کار گرفت، علت‌ها و روش‌های ماندگاری حکومت تیرانی (خودکامه) - که به باور وی زیان‌آورترین حکومت‌هاست را هم به‌گونه‌ای مشروح بیان می‌کند. راهکارهای گاه تباهاکارانه‌ای که هدف آنها دلسرد کردن مردم، ایجاد بی‌اعتمادی بین آنها و ناتوان ساختن‌شان از عمل جمعی است. برخی از این روش‌ها را می‌توان در حکومت‌های خودکامه امروزی نیز سراغ گرفت: نابود کردن مردان برجسته؛ جلوگیری از پیدایش انجمن‌هایی که هم‌اندیشی و اعتماد را میان مردم گسترش می‌دهد (مانند حزب)؛ گرفتار ساختن تهیدستان به گذران زندگی و معاش؛ گسترش فقر در میان مردم؛ سرگرم کردن مردم با راه‌انداختن جنگ میان آنها؛ ناچار ساختن شهروندان به زندگی برابر با مرام او در عرصه همگانی و جز آنها. از دیگر علت‌های خصوصی ماندگاری سیاسی می‌توان به گزینش کارگزاران حکومتی در دموکراسی‌ها با به‌کارگیری هر دو روش قرعه و رأی (یک گروه با قرعه و یک گروه با رأی در هر شاخه کارگزاری (سیاسی، قضایی و جز آنها) اشاره کرد. بدین‌وسیله همه طبقات اجتماعی از حکومت بهره خواهند داشت (قرعه) و کارها نیز بهتر و پربازده‌تر خواهند بود (رأی). الیگارش‌ها نیز برای پابرجایی خود باید به سامان درست و سازمان استوار روی آورند. بیشتر بودن شماره کسانی که از حقوق سیاسی برخوردارند از دیگران و پرداخت نکردن دستمزد به صاحب‌منصبان بلندرتبه (به دلیل رضایت تهیدستان از نابرداری از این منصب‌ها) هم از دیگر علت‌های خصوصی ماندگاری سیاسی در الیگارش‌ها هستند. در حکومت پادشاهی هم علت‌هایی چون کاستن از اختیارات پادشاه (برای آنکه کمتر به خودکامگی روی آورد و از رشک مردم کاسته شود) در ماندگاری سیاسی اهمیت به‌سزا دارند.

یکی از نکته‌های شایان نگرشی که از دیدگاه ارسطو برای پایداری کشور و ماندگاری سیاسی بایسته است، گرایش و دلبستگی همه گروه‌های اجتماعی به ماندگاری و هستی حکومت است. از دیدگاه وی حکومت اسپارت با آمیزه‌ای حکومتی از سنا، انجمن افوران^۱ و نهاد پادشاهی چنین کاری را به انجام

^۱ «انجمن افوران تشکیل شده از برجسته‌ترین کارگزاران حکومت اسپارت بود که شمار اعضای آن پنج نفر بود و از میان همه مردم انتخاب می‌شدند و در ارتباط با شاهان اسپارت، کارکرد پاسداری از خواسته‌ها و منافع مردم را بردوش داشتند» (ارسطو ۱۳۴۹)، سیاست، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی، ص ۶۳.

رساند، زیرا توانست گرایش اشراف و بزرگان، توده مردم و شاهان^۱ را با ایجاد نهادهای قدرت همسان (سنا برای اشراف، انجمن افوران برای توده مردم و نهاد پادشاهی) به ماندگاری حکومت جلب کند. خرسندی همه یا شمار بیشینه شهروندان، شرط بایسته پایداری حکومت‌هاست و شیوه نهادسازی در این باره اهمیت فراوان دارد. برای نمونه بهترین نوع و البته پایدارترین نوع دموکراسی (که البته در باور ارسطو در یک جامعه کشاورزی پایه پدید می‌آید)^۲ دارای این شرط‌های نهادی است: نخست، برخورداری مردم از سه حق انتخاب فرمانروایان، بازخواست از ایشان و دادرسی؛ دیگری، واگذاری رده‌های حکومتی به شایستگان. نهادسازی بایسته برای برآوردن این شرط‌ها، هم خرسندی توانگران را در پی دارد (چون سرنوشتشان به افراد فروتر از آنان سپرده نمی‌شود) و هم دیگر قشرهای اجتماعی را (چون از حق نظارت فرمانروایان برخوردارند و از بی‌پروایی توانگران فرمانروا جلوگیری می‌کنند). همچنین گزینش فرمانروایان از میان بهترین‌ها و برپایه خواست شهروندان جلوی رشک‌بری‌شان بر فرمانروایان را می‌گیرد.

درکنار و شاید فراتر از شیوه نهادسازی، باز هم بایستگی نقش آموزش و تربیت به نگرش درمی‌آید. در اینجا هم از چگونگی پرورش شهروند خوب سخن رفته است. شهروندی که باید از فضیلت‌هایی فراخور سازمان یا شکل حکومت برخوردار باشد. به گفته ارسطو «فضیلت شهروند خوب به ناگزیر همان فضیلت انسان خوب نیست. فضیلت شهروند باید فراخور نوع حکومت باشد و چون حکومت‌ها بر چندگونه‌اند پس نمی‌توان فضیلتی یگانه برای شهروندی جست ولی می‌توان بر این امر پای فشرد که برای به کمال رسیدن هر گونه حکومتی، همه افراد پیرو آن حکومت باید از فضیلت‌های درخور آن برخوردار باشند» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۰۸). البته باید توجه داشت که در باور ارسطو اگرچه فضیلت انسان خوب از فضیلت شهروند خوب جداست ولی «فضیلت فرمانروای خوب همان فضیلت انسان خوب است.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۱۰) همچنین در حکومت‌های آرمانی ارسطویی انسان خوب همان شهروند خوب است (ن.ک: ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۱۵). این‌ها نکته‌هایی است که باید درباره پردازش نظریه‌ای ارسطویی درباره امنیت سیاسی پیش چشم داشت.

برخی آرای ارسطو درباره ماندگاری سیاسی (به مانند دیگر آرای سیاسی وی) بسته به نوع حکومت‌هاست. به این معنی که پیشنهاد‌های وی بیشتر به چگونگی ماندگاری سیاسی برپایه نوع حکومت (دموکراسی، الیگارش و غیره) می‌پردازد. برای نمونه پیشنهاد می‌کند که دموکراسی‌ها در تشکیل دادگاه‌ها از روش الیگارش (ناگزیر بودن توانگران در انجام کارکردهای دادرسی) بهره گیرند و یا الیگارش‌ها «برخی اعضای انجمن مشورتی را از توده مردم برگزینند یا انجمنی با عنوان شورای نخستین

^۱ حکومت اسپارت هم‌زمان دارای دو پادشاه بود.

^۲ تأکید بر این نکته از این‌روست که در بررسی آرای ارسطو همواره باید اصل هم‌خوانی نوع حکومت با نوع جامعه را به نگرش درآورد.

^۳ برخی پژوهندگان اندیشه سیاسی ارسطو، به ناسازواری‌های میان آرای وی در کتاب «سیاست» با برخی دیگر از نگاه‌هایش انگشت گذاشته‌اند. ارسطو در کتاب سیاست، کنش‌های سیاسی یک انسان را از ابزارهای دست‌یابی وی به زندگی خوب می‌داند ولی در کتاب «اخلاق»، بالاترین خیر را در دوری‌گزیدن از زندگی سیاسی و برگزیدن زندگی اندیشه‌ورزانه بر می‌شمارد (فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۳)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد اول)، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۳۶۰). در این‌باره دو نکته را باید به نگرش درآورد: نخست، امکان بازنمایی تفسیری دیگرگون از این گفته ارسطو و دوم، باور برخی از پژوهندگان درباره اینکه کتاب «اخلاق» (با اخلاق نیکوماخس تفاوت دارد) را شاگردان ارسطو نوشته‌اند (راسل، برتراند (نشر الکترونیکی ۱۳۸۸)، تاریخ فلسفه غرب، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ص ۱۴۵)

ایجاد کنند که در آن نمایندگان توده مردم به گفتگو و بررسی قوانین بپردازند بدون آنکه توانایی تغییر قانون اساسی را داشته باشند.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۹۱) بدینسان توده مردم از اینکه سهمی در حکومت الیگارشی دارند رضایت خواهند داشت و این امر ماندگاری این حکومت را افزون خواهد کرد. در اینجا هم همانندی‌های شورای نخستین ارسطو با مجلس عوام در انگلستان، مجلس نمایندگان در ایالات متحده و دیگر نهادهای همانند در دیگر کشورها در روزگار کنونی، شگفت‌آور است.

ماندگاری سیاسی و پایداری حکومت آن‌چنان برای ارسطو گران‌سنگ است که آموزه‌های وی درباره نیکی فرد و حکومت را زیر تأثیر خود می‌گیرد. با اینکه ارسطو همواره نیکی فرد و حکومت را ستایش می‌کند و دستیابی به نیکی را غایت کارها و چیزها می‌داند ولی ثبات حکومت (بسته به نوع آن) چنان برای او ارجح‌دار است که به پشتیبانی از «استراسیسم» برمی‌خیزد و آن را دور از دادگری سیاسی نمی‌داند. «استراکیزه کردن» روشی است که دموکراسی‌ها برای نگهداری برابری شهروندان به‌کار می‌بندند، به این معنی که افراد دارای ثروت فراوان یا برخوردار از وجهه ملی یا دارای نیروی سیاسی بیش از اندازه را برای مدتی از کشور بیرون می‌کنند. با این همه ارسطو این شیوه را با شرط به‌کار بستن در راستای سود کشور، آن هم برای حکومت‌های نوع درست^۱ روا می‌داند؛ مگر در حکومت آرمانی که برجستگان باید شهریاری جاودان داشته باشند. درجایی نیز برداشتن قیدهای اجتماعی از زنان و کودکان و واگذار کردن برگزیدن روش زندگی به دلخواه فرد را مایه افزایش پشتیبانان بی‌شمار برای حکومت می‌داند. راهکاری که اگرچه بیشتر با دموکراسی سازگار است ولی برخی حکومت‌های ستمگر نیز از آن بهره می‌گیرند (ن.ک: ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۷۰).

نکته نغز دیگری که می‌توان از نظریه‌های ارسطو در ارتباط با امنیت سیاسی بیرون کشید، نقش تناسب میزان پول در گردش با میزان دارایی برای بهره‌مندی از حقوق سیاسی در ماندگاری سیاسی است. «اگر میزان پول در گردش کاهش یابد و لی میزان دارایی برای بهره‌مندی از حقوق سیاسی ثابت بماند، جمهوری به الیگارشی تبدیل خواهد شد (چون شمار کسانی که از حقوق سیاسی برخوردار خواهند ماند کاهش می‌یابد) و اگر میزان پول در گردش افزایش یابد و شرط دارایی ثابت بماند، جمهوری به دموکراسی و الیگارشی به دموکراسی یا جمهوری تغییر شکل خواهد داد.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۲۹). می‌دانیم که شرط دارایی در دموکراسی‌های امروزی وجود ندارد ولی اگر مفهوم آزادی مثبت و آزادی منفی «آیزایا برلین» را به نگرش درآوریم، افزایش حجم نقدینگی و توزیع ناعادلانه این نقدینگی، با افزایش قدرت و نفوذ گروه‌های ویژه برخوردار از این ثروت، نقشی مانند شرط دارایی را در این جوامع بازی کرده و گذار به الیگارشی‌های شبه‌دموکراتیک را فراهم کرده است. بر این بنیاد، هرچه توزیع این منابع ناعادلانه‌تر و فرایندهای دموکراتیک محدودتر باشد، گذار به الیگارشی کامل‌تر خواهد بود.

ورای آرای ارسطو درباره انقلاب و چندوچون پایداری حکومت، بسیاری دیگر از نظریه‌های وی در پیوند با مفهوم امنیت سیاسی هستند. در این شمار است آرای وی درباره سودمندی‌های افزایش هرچه

^۱ ارسطو شش گونه اصلی را برای حکومت برمی‌شمارد که از این میان، پادشاهی (حکومت یک فرد نیک)، آریستوکراسی (حکومت گروهی از نیکمردان) و پولیتی (حکومت اکثریت مردم بر پایه قانون) گونه‌های خوب حکومت و تیرانی (حکومت فرد خودکامه)، الیگارشی (حکومت ادامه از باورقی صفحه پیش: توانگران) و دموکراسی (حکومت فراقانونی تهیدستان) گونه‌های نادرست آن هستند. گونه‌های دیگر حکومت آمیزه‌ای از این شش گونه اصلی هستند.

بیشتر دامنه مشارکت سیاسی شهروندان. وی در کتاب دوم سیاست و در نقد جامعه افلاطونی، حکمرانی پیاپی گروه واحدی از افراد را سبب شورش و نافرمانی می‌داند. همچنین حق شرکت شمار هرچه بیشتری از شهروندان در حکومت را بایسته خرد سیاسی برمی‌شمارد، زیرا «بدین‌گونه دادمندی پاس داشته شده و کارها بهتر و زودتر به سرانجام می‌رسد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۹۴). در همین راستاست که وی به حکومت‌هایی که داشتن میزانی از دارایی را شرط دست‌یابی به منصب‌های سیاسی گذارده‌اند، پیشنهاد می‌کند که «حداکثر دارایی برای دست‌یابی به منصب‌های حکومتی به‌گونه‌ای تعیین شود که شمار دارندگان حق دست‌یابی به منصب‌ها از شمار بی‌بهره‌گان از این حق بیشتر باشد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۸۶). از دیدگاه ارسطو برخورداری شمار هرچه بیشتری از شهروندان از حق شرکت در حکومت، در برآوردن یک بایسته دیگر کارآمدی سیاسی که همانا واگذارنشدن چند منصب کارگزاری به یک فرد است هم کارآیی دارد.

البته در موضوع شرکت شمار هرچه بیشتری از شهروندان در حکومت باید دومسئله تهدیدزا را به نگرش در آورد. نخست آنکه این امر به معنای واگذاری منصب‌های بلندپایه و برجسته حکومتی به همه یا بیشتر شهروندان نیست. ارسطو چنین کاری را خطرناک، زیان‌بار و مایه بیداد می‌داند. دوم آنکه بی‌بهره‌گی شهروندان از مشارکت در حکومت به معنای پدید آمدن دشمنان بی‌شمار برای حکومت است. چاره کار در آن است که شهروندان تنها در کارهای مشورتی و دادرسی، گزینش فرمانروایان و گزارش‌خواهی از آنان شرکت جویند. تعریفی که وی از شهروند ارائه می‌کند، از همین دیدگاه وی مایه می‌گیرد: «شهروند کسی است که حق پرداختن به کارهای دادرسی، به دست‌آوردن منصب‌های سیاسی و بیان دیدگاه به وسیله انجمن‌های نمایندگی را داشته باشد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۰۲).

این نکته را هم نباید فرو گذاشت که برای بیرون‌کشیدن نظریه‌ای درباره امنیت سیاسی از آرای ارسطو، آگاهی از دیدگاه وی درباره موضوع بندگی بایستگی بنیادی دارد. ارسطو فرمان‌دادن و فرمانبرداری را نتیجه‌ای از نظام طبیعت می‌داند و برآن است که در هر آفریده جاندار می‌توان نظام فرمانبرداری و فرماندهی را شناسایی کرد (مانند مغز و دیگر اندام‌ها در انسان). نظام اجتماعی (نظام طبیعی زندگی انسانی) نیز بیرون از این دایره نیست و بر بنیاد قانون طبیعت، «برخی از آدمیان آزاده و برخی دیگر بنده‌اند و این بندگی هم سودمند و هم رواست» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۱). هرگاه خدایگان و بنده سزاوار جایگاه خویش باشند، میان آنها نیکویی و دوستی برقرار است و اگر چنین نباشد (بندگی پیامد قانون نادرست یا کهنتری در نیرو باشد) دشمنی و ناسازواری منافع میان آنها رخ خواهد داد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۶). در پهنه سیاست نیز همین قانون جاری است با این تفاوت که حکومت سیاستمدار ویژه مردم آزاده است نه بندگان. میزان برخورداری از فضیلت (خردمندی، دادگری، میانه‌روی، شجاعت، نیکویی اخلاق و جز آنها) سنجه بازشناسی خدایگان از بنده است. همین سنجه است که در پهنه سیاست، ویژگی بایسته فرمانروایی و برتری نوع حکومت در اندیشه ارسطو است.

۴. امنیت اقتصادی

برای پردازش طرحی از آرای ارسطو درباره امنیت اقتصادی، بازگویی برخی دیدگاه‌های فلسفی-اقتصادی وی ضروری است. در نگاه ارسطویی، فن طبیعی کسب مال از مال‌اندوزی و بازرگانی جداست. هدف فن طبیعی کسب مال، برآوردن نیازهای زندگی است ولی هدف مال‌اندوزی و بازرگانی، پول‌یابی از راه مبادله کالاهاست. سوداگری برای کسب مال با طبیعت سازگاری ندارد، زیرا پول، یعنی وسیله‌ای که برای آسان کردن مبادله (نه مال‌اندوزی) به وجود آمده را ابزار مال‌اندوزی می‌کند. سوداگری تنها تا اندازه‌ای که نیازهای آدمی را برآورد ضرورت دارد. از این‌رو، «رباخواری زشت‌ترین کارها و غیرطبیعی‌ترین روش مال‌اندوزی است» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۹). خاستگاه این دیدگاه، خط فاصل ارسطویی میان «زیستن» و «به‌زیستن» است. «آرزوی زیستن حدی ندارد و از این‌رو میل کسانی که تنها در اندیشه زیستن‌اند به وسایلی که مایه زیست هستند نیز اندازه‌ای نخواهد داشت. کسب این وسایل نیاز به ثروت دارد و بدینسان ثروت به غایت زندگی تبدیل می‌شود. حتی کسانی که نتوانند با بهره‌گیری از فن مال‌اندوزی ثروت بیاندوزند، از دیگر ویژگی‌ها و توانایی‌های خویش (مانند دلاوری، فن پزشکی، فن سپاهیگری و جز آن) برای این هدف بهره می‌گیرند.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۷) این روشی کژدیسانه است، چون جوهر اصلی تدبیر منزل و همچنین سیاست، کوشش در پرورش فضیلت‌های خانواده و جامعه است نه افزایش مال.

در سطح دولت‌شهر، ثروت از کارکردهایی برای برآوردن نیازهای اجتماعی و امنیتی برخوردار است. ثروت جامعه نه تنها برای برآوردن نیازهای اجتماعی بلکه برای مقابله با تهدیدهای بیرونی نیز باید بسنده باشد. با این‌همه (همان‌گونه که پیش از این اشاره شد) «ثروت اجتماع نباید آن‌چنان فراوان باشد که از همسایگان و کشورهای نیرومندتر را برانگیزد و نه چندان کم که ناتوان از دفاع در برابر کشورهای هم‌نیرو باشد» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۷۰). بدینسان در این سطح هم هدف غایی دستیابی به فضیلت است و برخورداری از ثروت و میزان آن هم با نگرش به این هدف، دستخوش اندیشه‌ورزی هستند.

ارسطو مالکیت را سرچشمه همه ستیزه‌های اجتماعی می‌داند و در نقد جامعه اشتراکی افلاطون، یک نظام دارایی برپایه مالکیت خصوصی و استفاده مشترک را پیشنهاد می‌کند و آن را عامل ثبات جامعه می‌داند. وی جامعه ارسطوی را ناقص، تناقض‌آلود و تحقق‌ناپذیر برآورد می‌کند و بر این باور است که یک «نظام دارایی خصوصی اگر به اخلاق نیکو و قوانین درست آراسته باشد، مزیت هر دو شیوه مالکیت خصوصی و اشتراکی را داراست» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۵۰). بدینسان نظام دارایی پسندیده ارسطویی بر دوپایه استوار است؛ نخست، مالکیت خصوصی و دوم، فضیلت و نیکی که صاحبان دارایی را در به اشتراک‌گذاری دارایی‌هایشان برمی‌انگیزد:

جدایی اموال [و منافع] مردم از یکدیگر عجل کشمکش و ناسازگاری ایشان را از میان می‌برد و بر سود هر یک می‌افزاید زیرا هر کس می‌داند برای چیزی می‌کوشد که از آن خود اوست. از سوی دیگر فضیلت و نیکی [نه به زعم ارسطو، الزام قانونی] کسان را وامی‌دارد که به مصداق این مثل که «میان دوستان [اموال] مشترک است»، همگان را در استفاده از دارایی خود شریک کنند. (ارسطو، ۱۳۴۹: ۵۱)

وی چگونگی برآمدن چنین نظامی را بردوش قانونگذاران جامعه می‌نهد که باید شهروندان را با چنین شیوه‌ای بیورند تا افزون بر برخورداری از لذت داشتن دارایی خصوصی، خویشتن‌دوستی بیش از اندازه را نكوهیده دارند و با لذت یاری‌رساندن به دوستان و مهمانان نیز آشنا شوند. ارسطو علل ناهنجاری‌ها و ستیزه‌های اجتماعی (کینه طبقاتی، پیمان‌شکنی، دروغ‌گویی، چالپوسی و جز آنها) را در نادرستی سرشت آدمیان می‌داند و چاره آن را تربیت و فرهنگ بایسته می‌داند، نه اشتراک دارایی. وی در اثبات گفته‌هایش نمونه‌های تجربی مانند استفاده مردم اسپارت از بندگان، سگ‌ها و اسب‌های یکدیگر و خوان‌های همگانی در اسپارت و کورت را بیان می‌کند. همچنین، برابری افراد جامعه را شرط پایداری جامعه می‌داند و یکی از شرط‌های تحقق این برابری را یاری‌دادن هرکس به دیگران به اندازه دریافت کمک و یاری از آنها بیان می‌کند. شرطی که چگونگی تحقق‌اش و اندازه آرمانی‌بودن آن پرسش برانگیز است و جای گفت‌وگوی فراوان دارد.

افزون بر شیوه مالکیت، موضوع نابرابری در ثروت یکی از علت‌های بنیادی انقلاب از دیدگاه ارسطوست. در این زمینه دو نکته بنیادی به نگرش درآمده است؛ نخست، تعیین اندازه متوسط ثروت برای هرکس (برای جلوگیری از افزایش فاصله طبقاتی) از طریق قانونگذاری درست (برای نمونه قانون خرید و فروش زمین، ارث و انتقال زمین از راه وصیت یا هبه) و دوم، برابرکردن امیال مردم که به گمان ارسطو از نکته نخست بایسته‌تر است و «جز در پرتو تربیت درستی که قانون باید اجرای آن را مقرر کند، تحقق‌پذیر نیست» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶۸). در اینجا بار دیگر نقش و اهمیت تربیت افراد جامعه و چندوچون این تربیت در برقراری امنیت و جلوگیری از آشوب‌های داخلی و انقلاب‌ها از دیدگاه ارسطو برجسته می‌شود.

در به‌کارگیری آرای ارسطو برای پردازش نظریه‌ای درباره امنیت اقتصادی باید به اهمیت جمعیت و جغرافیا در نزد وی هم نگاه ویژه داشت:

... اگر قرار باشد کشوری به نحو مطلوب پدید آید، شرایط و مبانی آن باید چه باشد؟ محال است که بتوان حکومت کمال مطلوب را پدید آورد مگر آنکه نخست سازوبرگ آن را فراهم کرد... این شرایط باید در عین آنکه مطلوب هستند، تحقق‌پذیر هم باشند و از جمله آنها، جمعیت و وسعت کشور است.

همچنانکه هر پیشه‌وری، مثلاً پارچه‌باف یا کشتی‌ساز باید ماده کار خویش را در دسترس خویش داشته باشد و هرچه ماده کار بهتر باشد، فرآورده کار زیباتر است، پایه‌گذار و قانونگذار هر کشور نیز باید مواد کار خود را هرچه بهتر و کامل‌تر فراهم آورند. نخستین ماده کار آنان شماره و سرشت مردم کشور است. وسعت و خصائص سرزمین دومین ماده کار آنان به‌شمار می‌آید... (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۹۲)

با این‌همه، شرط بزرگی و عظمت کشور، توانایی‌ها و ترازمندی شماره جمعیت و ویژگی‌های سرزمینی برای چاره‌جویی نیازها، دفاع نظامی و بازرگانی است:

...بسیاری کسان بهروزی هر کشوری را بسته به بزرگی آن دانسته‌اند... به گمان ایشان کشور بزرگ آن است که جمعیت فراوان داشته باشد، حال آنکه بزرگی را باید از روی توانایی [وشایستگی] سنجید نه شماره... حتی اگر جمعیت بسیار دلیل عظمت کشور شناخته شود، باز نباید افراد هر طبقه‌ای جزو جمعیت کشور به حساب آورد، زیرا در شهر بندگان و میهمانان و بیگانگان بسیاری زیست می‌کنند... کشوری که پیشه‌وران بسیار ولی جنگجویان اندک داشته باشد، بزرگ نتواند بود. بزرگ و پرجمعیت دو مفهوم گوناگونند. به حکم تجربه، دشوار و حتی محال است که بتوان کشور پرجمعیت را خوب اداره کرد. هیچ‌یک از کشورهایی که در سیاست و تدبیر سرآمد دیگرانند جمعیت بیرون از اندازه ندارند... کشوری را می‌توان کامل‌تر... از کشورهای دیگر شمرد که عظمت را با شماره محدود و متعادل جمعیت، توأم داشته باشد... پس نخستین شرط وجود هر کشور داشتن جمعیت به میزانی است که تأمین وسائل زندگی مطلوبی را که درخور جامعه سیاسی باشد میسر سازد... [با این همه] افزایش جمعیت حد دارد و این حد را می‌توان به حکم ملاحظات عملی بازشناخت... همین سخن درباره [وسعت] سرزمین هر کشور نیز درست است... سرزمین باید چنان باشد که وسائل رفع نیازمندی‌های کشور را به حداکثر فراهم آورد... ورود به کشور باید برای بیگانگان دشوار باشد و خروج از آن برای مردمش آسان... دفاع و نگهداری از آن آسان باشد... شهرها باید... هم به روستاها نزدیک باشند هم به دریا... شهر [اصلی] باید با همه نقاط کشور در ارتباط باشد تا بتواند سپاهیان خود را بر نگهداری آنها گسیل دارد... [و] حمل و نقل خوارو بار و چوب و فرآورده‌های دیگر کشور به آن یا از آن به آسانی صورت گیرد.

بدینسان پیوندی مستقیم میان اندازه جمعیت و وسعت شهر با اندازه تهیدستی مردم برقرار می‌شود. چنانکه ارسطو در نقد جامعه اشتراکی افلاطون، تعیین حد افزایش جمعیت را ضروری‌تر از توزیع ثروت می‌انگارد و بر نقش بی‌توجهی به این موضوع در تهیدستی مردم و افزایش سرکشی‌ها و بزهکاری‌های ناشی از تهیدستی توجه می‌کند:

تعیین حد افزایش جمعیت به‌منظور آنکه شهروندان بیش از حد مقرر فرزند نیاورند کاری لازم‌تر از تحدید دارایی است... اگر این مشکل را یکسره به حال خود رها کنیم... ناگزیر همه مردم تهیدست خواهند شد و تهیدستی انگیزه سرکشی و بزهکاری است. ... با تعیین میزان دارایی، تنظیم عده نوزادان نیز لازم است، زیرا اگر عده نوزادان نسبت به میزان دارایی افزایش یابد قانون بی‌گفتگو از کار می‌افتد و گذشته از این، بسیاری از توانگران تهیدست می‌شوند و برای چنین کسانی دشوار است که سر به شورش و نافرمانی برندارند. (ارسطو، ۱۳۴۹: ۶۱ و ۶۷)

اهمیت پایش جمعیت در نزد ارسطو چنان است که وی سقط جنین را برای مهار جمعیت بیش از اندازه روا می‌داند و در بخشی از کتاب سیاست به موضوع زناشویی و شیوه‌های درست آن می‌پردازد. دوچندانی اهمیت این موضوع هنگامی آشکار می‌شود که این نکته را به نگرش درآوریم که -همانگونه که

در گفتار آورده شده از وی به روشنی پیداست- از میان رفتن ترازمندی اندازه جمعیت و اندازه دارایی جامعه با از کارافتادن قانون هم‌پیوند می‌شود.

برخی آرای ارسطو که در پیوند با مفهوم امنیت اقتصادی است، ویژه نوع حکومت‌هاست. برای نمونه وی سودپرستی طبقه حاکم را علت افزایش شمار توده‌های بی‌چیز و خیزش آنها برای برپایی دموکراسی می‌داند. همچنین با هدف پایدارسازی حکومت به دموکراسی‌های ثروتمند پیشنهاد می‌کند که ضمن از میان برداشتن فقر بیش از اندازه، از تقسیم مازاد درآمدها بین توده مردم خودداری کنند؛ چراکه این کار آنها را آژمندتر ساخته و «مانند آن است که جام ترک برداشته‌ای را از آب پر کنند» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۷۲). توزیع ثروت بین تهیدستان باید به‌گونه‌ای باشد که خرید یک قطعه زمین یا ایجاد اشتغال در راه بازرگانی و یا کشاورزی را بسنده باشد. همچنین وی ثروتمندان را به بردوش گرفتن هزینه زندگی گروهی از تهیدستان و هزینه حق نمایندگی آنان ترغیب می‌کند. راهکارهایی که از یک‌سو یادآور دیدگاه‌های ناسازوار با پرداخت کمک‌های پولی به خانوارهاست و از دیگرسو، دیدگاه‌های اتوپیایی و اخلاق‌محور در یاری‌رسانی به تهیدستان را به یاد می‌آورد که بی‌توجه به بنیادهای بهره‌کشان در روابط تولیدی و در راستای پاسداری از این روابط و نگهداشت آنها پیش کشیده می‌شوند.

۴-۱. عدالت و امنیت

بیش از هر چیز تعریف روشنی که ارسطو از دادگری و توزیع دادگرانه ارائه داده است به دریافت ما از مسئله عدالت در نزد وی کمک خواهد کرد. وی دادگری را هم‌سنگ برابری می‌داند ولی «نه برابری برای همه بلکه برای کسانی که که با یکدیگر برابرند. از این‌رو دادگری امری است نسبی و بسته به هر کس و جایگاه و ارزش وی» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۲۲). توزیع دادگرانه نیز یعنی «فراخور بودن ارزش هر چیز با ارزش کسی که آن چیز را داراست» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۲۲). وی دادگری را آرمان سیاست می‌داند:

«غایت همه دانش‌ها و هنرها نیکی است و غایت دانش سیاسی که از همه دانش‌ها ارجمندتر است، بالاترین نیکی‌هاست و در سیاست نیکی جز دادگری نیست. دادگری از برابری برمی‌خیزد و هم کسان و هم چیزها را دربرمی‌گیرد. از این‌رو کسان برابر باید چیزهای برابر داشته باشند.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۱۳۲)

به هر روی جدا از اینکه دادگری چیست؟ مهم چگونگی پذیرش آیین دادگری از سوی قدرتمندان است: رسیدن به حقیقت کامل درباره دادگری و برابری بسیار دشوار است ولی رفع این دشواری آسان‌تر است تا اینکه نیرومندانی که قدرت کافی برای تأمین منافع خویش دارند را به توافق درباره آن مجاب کرد. (ارسطو، ۱۳۴۹: ۲۶۶)

این نکته کلیدی درباره بسیاری از انقلاب‌ها و فروپاشی‌های حکومت‌های اقتدارگراست: نادیده‌انگاری سیاست‌های دادگرانه تا زمان گذر از آستانه شکیبایی توده‌ها، دیرشنیدن صدای انقلاب و نابودکردن حاکمیت و آینده کشور برای نگهداری منافع صاحبان قدرت و ثروت.

شاید در نگاه نخست، آرای ارسطو بیشتر پردازنده نابرابری سیاسی جلوه کنند تا نابرابری اقتصادی ولی ارزیابی موشکافانه‌تر، پذیرش چنین نگاهی را دشوار می‌کند. وی نابرابری در ثروت را یکی از ریشه‌های

انقلاب می‌دانست و بر بایستگی کرانمندشدن اندازه ثروت از راه قانونگذاری پای می‌فشرد. پیشنهاد دیگر وی آن بود که «زمین‌های کشور به دو دسته همگانی و خصوصی بخش‌بندی شوند و نیمی از زمین‌های همگانی ویژه آیین‌های دینی و نیم دیگر ویژه سفره‌های همگانی باشند.» (ارسطو، ۱۳۴۹: ۳۰۵) در اینجا (در هنگام پردازش آرای خود درباره نابرابری اقتصادی) از نابرابری میان شهروندان و یونانیان ناشهروند آشکارا سخن نگفت ولی هنگام سخن از نابرابری سیاسی جدایی آشکاری میان آنها انداخت و بر آن بود که افزون بر بردگان و بیگانگان، یونانیان کارگر، پیشه‌ور و کشاورز نیز نباید از حق حکمرانی، قانونگذاری و دادستانی برخوردار باشند چون زمان بسنده برای این کارها ندارند. به سخن دیگر، نابرابری سیاسی را در میان یونانیان نیز پردازش کرد؛ کاری که درباره نابرابری اقتصادی آشکارا انجام نداد. با این همه، این نکته را باید به نگرش درآورد که اگر اثرگذاری نابرخورداری از حقوق سیاسی بر نابرخورداری اقتصادی را به نگرش درآوریم، آن‌گاه باید در شناسایی ریشه‌های انقلاب به نابرخورداری سیاسی جایگاه برجسته‌تری بدهیم.

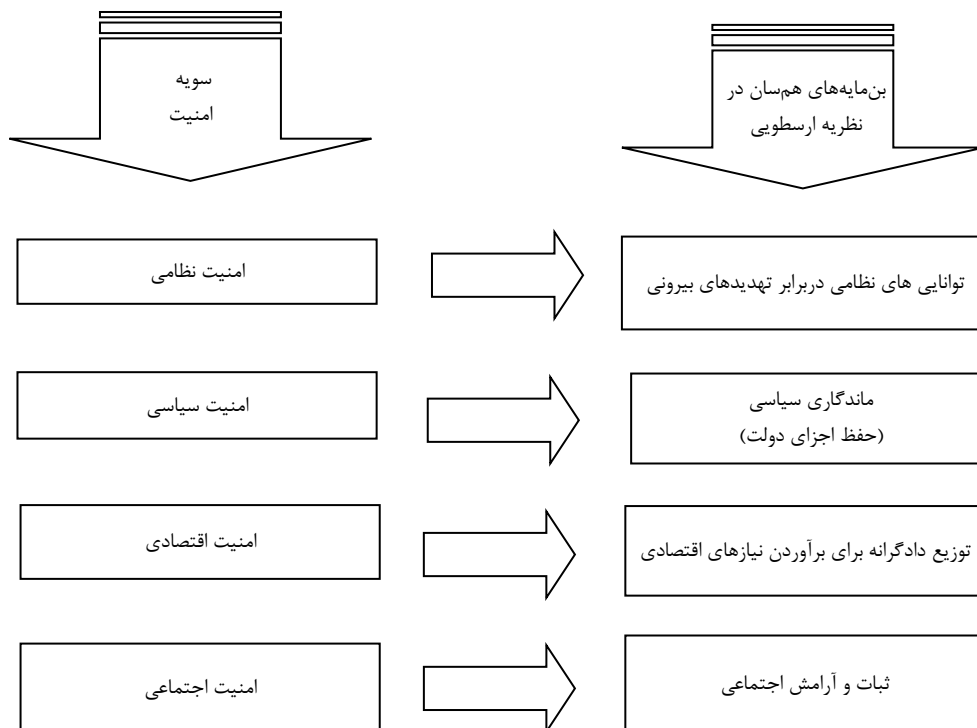
در واکاوی آرای ارسطو درباره عدالت یا هر موضوع دیگری باید مناسبات اجتماعی جامعه‌ای که وی در آن زندگی می‌کرد را هم به نگرش درآورد. مارکس در جلد نخست «سرمایه» ارسطو را نخستین کسی می‌داند که به واکاوی شکل ارزش پرداخت. با این همه «وی نتوانست به این امر پی ببرد که همه کارها، در شکل ارزش کالا، به عنوان کار انسانی برابر یعنی کاری هم‌سنگ جلوه‌گر می‌شوند زیرا شالوده جامعه یونان بر بردگی و نابرابری انسان‌ها و کارشان استوار بود و این امر بر راز تجلی ارزش یعنی برابری همه گونه‌های کار انسانی سرپوش می‌نهاد» (مارکس، ۱۳۷۹: ۱۱۳). پیوند میان شرایط عینی اجتماعی و باورهای سیاسی و اقتصادی، بایسته‌ترین امری است که در خوانش دوباره آرای اندیشمندان بزرگ تاریخ باید به نگرش درآید.

د. مرجع، مسئله و ابزار امنیت در نظریه ارسطویی امنیت

بررسی‌های بالا نشان می‌دهند که فلسفه امنیت برگرفته‌شده از اندیشه افلاطون، فلسفه‌ای بر بنیاد رهایی است. «در مطالعات امنیتی، دو فلسفه رایج درباره امنیت از یکدیگر بازشناخته می‌شوند؛ یکی فلسفه مبتنی بر قدرت و دیگری فلسفه مبتنی بر رهایی. در فلسفه نخست، قدرت و بایسته‌های آن مانند قدرت نظامی، منابع مادی و غیره ایجادگر امنیت هستند ولی در فلسفه دوم، امنیت بر پایه رابطه میان بازیگران گوناگون برساخته می‌شود و عناصری چون رعایت عدالت، حقوق بشر و مانند آنها، ایجادکننده امنیت می‌باشند» (ویلیامز، ۱۳۹۲: ۴۰). در نگرش ارسطویی، امنیت مبتنی بر فلسفه رهایی است؛ زیرا امنیت برآمد بن‌مایه‌هایی چون پاسداشت فضیلت و پرورش شهروندان نیک‌نفس و دادگر، دادگری و توزیع دادگرانه، گستردن اصل برابری میان مردم هم‌پایه، پیروی از قانون، آموزش هم‌ساز با قانون اساسی کشور، برخورداری شهروندان از حق شرکت در حکومت و بهره‌مندی مردم از حرمت بایسته است. هدف از امنیت، «به زیستن» است و برخورداری از ابزارهای سخت نظامی نیز برای برآوردن این هدف و نه چیرگی بر دیگران به کار می‌آید. عناصر رهایی‌پایه یا نرم‌افزارانه، خاستگاه بنیادی امنیت جامعه در یک نظریه ارسطویی امنیت می‌باشند.

بر پایه بررسی‌های انجام‌شده، نگرش ارسطویی به مرجع، مسئله و ابزار امنیت را می‌توان در چارچوب جدول و نمودار زیر بازتاباند. نمودار شماره ۱ پیوند میان سویه‌های امنیت و بن‌مایه‌های هم‌سان آن در نظریه ارسطویی امنیت را نشان می‌دهد. اگر برابر با دیدگاه نظریه‌پردازان، امنیت ملی را دارای سویه‌های پنج‌گانه امنیتی نظامی، امنیت سیاسی، امنیت اقتصادی، امنیت اجتماعی و امنیت زیست‌محیطی بدانیم و امنیت زیست‌محیطی را به دلیل در دست‌نداشتن آرای ارسطو در این‌باره کنار بگذاریم، برنیاد تعریف‌های ارائه‌شده از چهار سویه برجای‌مانده، می‌توان بن‌مایه‌های هم‌سان با سویه‌های امنیت از دیدگاهی ارسطویی را در نمودار زیر نشان داد. بدینسان، توانایی‌های نظامی در برابر تهدیدهای بیرونی در گستره امنیت نظامی، ماندگاری سیاسی (حفظ اجزای دولت) در پهنه امنیت سیاسی، رفاه اقتصادی و توزیع دادگرنه برای برآوردن نیازهای اقتصادی در بخش امنیت اقتصادی و ثبات و آرامش اجتماعی در سویه امنیت اجتماعی قرار می‌گیرند. البته بن‌مایه‌های امنیتی آورده شده در جدول به‌گونه‌ای سره و ناب ویژه هر یک از سویه‌های پنج‌گانه نیستند. از این‌رو باید دانست که این بخش‌بندی به علت دریافتنی‌تربودن بررسی‌های انجام‌شده، با اندکی رواداری و بر پایه نزدیکی سرشت هر یک از بن‌مایه‌ها به سویه‌های پیش‌گفته و هماهنگی آنها با تعریف‌های ارائه‌شده در متن، ساماندهی شده است.

نمودار ۱: پیوند میان سویه‌های امنیت و بن‌مایه‌های هم‌سان آن در نظریه ارسطویی امنیت



از پاره‌ای از گفته‌های برخی پژوهندگان اندیشه ارسطو چنین برمی‌آید که فرد مرجع اصلی و نهایی اندیشه‌ورزی اوست. برای نمونه، محمدعلی فروغی بر آن است که در باور ارسطویی «فرد یک اصل است، وجود شهر یا دولت بسته به وجود فرد است و بدون سعادت فرد، شهر (دولت) نمی‌تواند سعادتمند باشد» (فروغی، ۱۳۴۴: ۴۹). فردریک کاپلستون هم با نگرش به اینکه در اندیشه ارسطو «دولت کارگزار کارکرد خدمت به هدف غایی^۱ انسان (نیک‌بختی یا سعادت‌مندی) است» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۰۲). این نکته را برمی‌کشد که از دیدگاه وی «غایت شهر و فرد با یکدیگر سازگار و هم‌خوانند و شهر هنگامی سعادتمند خواهد بود که شهروندان نیک باشند و درستی و راستی شهروندان، یگانه ضامن ثبات و رفاه شهر است» (کاپلستون، ۱۳۸۰: ۴۰۹). این همه، دشواری‌گزی‌نش مرجع اندیشه‌ورزی ارسطو (فرد، دولت یا فرد و دولت باهم) را نشان می‌دهد ولی ارسطو در «اخلاق نیکوماخوس» این دشواری را چنین ساده ساخته است:

...اگر خیر فرد منطبق بر خیر کشورش باشد، به نظر بسیار مهم‌تر و گرامی‌تر و با هدف‌های واقعی سازگارتر است. گرچه تحقق‌بخشیدن به آنچه برای یک فرد نیک است، مایه شادمانی است، تحقق‌بخشی به آنچه برای اقوام و جوامع نیک است زیباتر و الهی‌تر است. (ارسطو، ۱۴۰۰: ۴۵) و (ارسطو، ۱۳۷۷: ۱۵ و ۱۴)

بدینسان، در تحلیل نهایی این شهر (اجتماع سیاسی) است که مرجع اندیشه‌ورزی سیاسی از دید ارسطو است. از نگاه وی هر اجتماعی (خانواده، دهکده و شهر) به قصد خیر برپا می‌شود و شهر نقطه کمال و غایت هر اجتماعی است. اگرچه فرد و خانواده از دیدگاه زمانی بر شهر تقدم دارند ولی شهر از دیدگاه طبیعی بر آنها پیشگام است، زیرا طبیعت هر چیز در کمال آن است و انسان به حکم طبیعت حیوانی است اجتماعی و کمال خود را در شهر یا اجتماع سیاسی بازمی‌یابد. فرد بیرون از دولت (شهر یا اجتماع سیاسی که از یکپارچه‌شدن خانواده‌ها و دهکده‌ها پدید می‌آید) توانایی دستیابی به هدف‌های خود را ندارد. انسان بدون قانون از حیوان پست‌تر است و قانون تنها در دولت (شهر یا اجتماع سیاسی) پدید می‌آید. چنین است که در پردازش یک نظریه امنیتی بر بنیاد دیدگاهی ارسطویی باید شهر یا دولت (دولت شهر یا اجتماع سیاسی) را مرجع امنیت دانست.^۲

جدول شماره ۱ جهت بازنمایی مرجع، مسئله و ابزار امنیت در نظریه ارسطویی امنیت و نشان‌دادن پیوند آنها با بن‌مایه‌های امنیتی تفکیک‌شده در سویه‌های امنیت، طراحی شده است. با نگرش به این جدول می‌توان مسئله امنیت و ابزار آن را در هریک از سویه‌های نظامی، سیاسی، اقتصادی و اجتماعی

^۱ «هدف غایی یا غایت نهایی، غایتی است که از اصل «بسندهی برای خود» پیروی می‌کند. یعنی غایتی است که تنها برای خودش خواسته می‌شود، نه برای غایتی دیگر و آن غایت، «نیک‌بختی» است. غایت‌های دیگر مانند افتخار و خرد هم برای خودشان خواسته می‌شوند هم برای نیک‌بخت شدن.» (ارسطو ۱۳۷۷)، اخلاق نیکوماخوس، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو، ص ۲۸

^۲ بیان مایکل فاستر در واکاوی آرای ارسطو هم در مرجع‌دانستن جامعه یا دولت شایان نگرش است: «خانواده برپایه پیمان اجتماعی یا به میانجی یک قدرت بیرونی پدید نیامده است بلکه پیدایش آن امری طبیعی و برای برآوردن نیازهای غریزی انسان بوده است ولی از آنجا که نهاد خانواده نمی‌تواند همه نیازها و هدف‌های انسان را برآورده کند، دولت برآوردن این نیازها و هدف‌ها را در گستره‌ای بیشتر و به‌گونه‌ای کامل‌تر بر دوش گرفته است. به سخن دیگر، دولت برای تأمین خودبسندگی شهروندان و توانایی‌بخشیدن به آنها برای ایستادن روی پای خود پدید آمده است.» (فاستر، مایکل برسفورد ۱۳۸۳)، خداوندان اندیشه سیاسی (جلد اول)، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی، ص ۲۷۰

مشاهده کرد. موارد بازتاب داده شده در هریک از خانه‌های جدول از دل بررسی‌های این نوشتار بیرون کشیده شده‌اند و نیازمند توضیح بیشتری نیستند. برای نمونه در بخش امنیت سیاسی، پایداری حکومت، مسئله امنیتی است و برای حفظ حکومت باید از ابزارهایی چون نهادسازی در راستای گرایش و دلبستگی همه گروه‌های اجتماعی به ماندگاری و هستی حکومت، برخوردار کردن شمار هرچه بیشتری از شهروندان از حق شرکت در حکومت، گستردن اصل برابری میان مردم هم‌پایه، واگذاری مناصب به شایستگان، نگذشتن دارایی و برتری افراد نسبت به دیگران از حدود معین، جلوگیری از فزونی اقتدار گروه یا طبقه‌ای خاص، پرهیز فرمانروایان از گردآوری مال، نظارت همگانی به دارایی‌های خزانه عمومی، سازگار کردن روش پرورش افراد با قانون اساسی کشور و جز آنها بهره گرفت.

جدول ۱: مرجع، مسئله و ابزار امنیت در نظریه ارسطویی امنیت

ابزار امنیت	مسئله امنیت	سویه‌های امنیت	مرجع امنیت
<ul style="list-style-type: none"> - دسترسی هم‌زمان به خشکی و دریا - سازواری نوع حکومت با جغرافیا و نوع استحکامات دفاعی - ساخته شدن شهر روی زمین شیب‌دار و رو به خاور - بهره‌گیری از روش کرتی تاک‌پروران برای خانه‌سازی - ساختن دیوار و برج و بارو در اطراف شهر - برخورداری از سلاح‌های کارا در سرزمین خود و دیگران - برخورداری از ثروت در اندازه‌ای که برای مقابله با تهدیدهای بیرونی بسنده باشد و از همسایگان و کشورهای نیرومندتر را برنیانگیزد - تربیت کودکان در راستای فضیلت که خاستگاه دلاوری است. 	<ul style="list-style-type: none"> - دورنگهداشتن شهروندان از خطر - بندگی - افزایش توان - رهبری (رهبری که هدفش نیکی رهنمودگان باشد) - به زیر فرمان کشیدن کسانی که سرشت بندگی دارند. 	تفاه	بهره‌گیری از روش ارسطویی امنیت

نظریه ارسطویی امنیت

مرجع امنیت	سویه‌های امنیت	مسئله امنیت	ابزار امنیت
	سیاسی و ثبات حکومت	<ul style="list-style-type: none"> - نهادسازی در راستای دل‌بستگی گروه‌های اجتماعی به حکومت - سازگار کردن روش تربیت افراد با قانون اساسی کشور - برخورداری شمار هر چه بیشتری از شهروندان از حق شرکت در حکومت (در کارهای مشورتی و دادرسی، گزینش فرمانروایان و گزارش‌خواهی از آنان نه واگذاری منصب‌های بلندپایه و برجسته حکومتی) - جلوگیری از فزونی اقتدار گروه یا طبقه‌ای خاص - پرهیز فرمانروایان از گردآوری مال - نگذاشتن دارایی و برتری افراد نسبت به دیگران از حدود معین - نظارت همگانی به دارایی‌های خزانه عمومی - گستردن اصل برابری میان مردم هم‌پایه - بهره‌مندی مردم از حرمت بایسته - برکنارماندن مردم محروم از مناصب از رفتار ستمگرانه فرمانروایان - واگذاری مناصب به شایستگان - فزونی داشتن شمار پشتیبانان حکومت بر مخالفان آن - کارکرد درست نهاد انتخابات - عوامل جغرافیایی (مانند سازگاری طبیعت یک کشور با تشکیل یک حکومت واحد - جلوگیری از نفاق و کشمکش میان فرمانروایان - آگاه‌بودن از خطرهای آینده و در صورت لزوم بهره‌گیری از خبرهای دروغ درباره خطرهای آینده و نزدیک جلوه‌دادن این خطرها - زیر نظر گرفتن کسانی که زندگیشان با ویژگی‌های سازمان حکومت هماهنگ نیست - محدود کردن میزان ارث - تقسیم ارثیه میان اعضای هر خانواده و الغای وصیت - برخورداری مردم از فضیلت‌های درخور نوع حکومت - تناسب میزان پول در گردش با میزان دارایی برای بهره‌مندی از حقوق سیاسی. 	<ul style="list-style-type: none"> - نهادسازی در راستای دل‌بستگی گروه‌های اجتماعی به حکومت - سازگار کردن روش تربیت افراد با قانون اساسی کشور - برخورداری شمار هر چه بیشتری از شهروندان از حق شرکت در حکومت (در کارهای مشورتی و دادرسی، گزینش فرمانروایان و گزارش‌خواهی از آنان نه واگذاری منصب‌های بلندپایه و برجسته حکومتی) - جلوگیری از فزونی اقتدار گروه یا طبقه‌ای خاص - پرهیز فرمانروایان از گردآوری مال - نگذاشتن دارایی و برتری افراد نسبت به دیگران از حدود معین - نظارت همگانی به دارایی‌های خزانه عمومی - گستردن اصل برابری میان مردم هم‌پایه - بهره‌مندی مردم از حرمت بایسته - برکنارماندن مردم محروم از مناصب از رفتار ستمگرانه فرمانروایان - واگذاری مناصب به شایستگان - فزونی داشتن شمار پشتیبانان حکومت بر مخالفان آن - کارکرد درست نهاد انتخابات - عوامل جغرافیایی (مانند سازگاری طبیعت یک کشور با تشکیل یک حکومت واحد - جلوگیری از نفاق و کشمکش میان فرمانروایان - آگاه‌بودن از خطرهای آینده و در صورت لزوم بهره‌گیری از خبرهای دروغ درباره خطرهای آینده و نزدیک جلوه‌دادن این خطرها - زیر نظر گرفتن کسانی که زندگیشان با ویژگی‌های سازمان حکومت هماهنگ نیست - محدود کردن میزان ارث - تقسیم ارثیه میان اعضای هر خانواده و الغای وصیت - برخورداری مردم از فضیلت‌های درخور نوع حکومت - تناسب میزان پول در گردش با میزان دارایی برای بهره‌مندی از حقوق سیاسی.
	اجتماعی	<ul style="list-style-type: none"> - پاسداشت فضیلت و پرورش شهروندان نیک نفس و دادگر - شرکت طبقه متوسط در حکومت - نابرابری احترام و مناصب میان بزرگان و اهل فضل با دیگران - پرهیز از ستم به تهیدستان و توده مردم - ایجاد برابری نسبی در ثروت، میانه‌روی و گسترش پرداختن به فلسفه - دادرسی عادلانه و گره‌گشایی از کشمکش‌های قضایی. 	<ul style="list-style-type: none"> - پاسداشت فضیلت و پرورش شهروندان نیک نفس و دادگر - شرکت طبقه متوسط در حکومت - نابرابری احترام و مناصب میان بزرگان و اهل فضل با دیگران - پرهیز از ستم به تهیدستان و توده مردم - ایجاد برابری نسبی در ثروت، میانه‌روی و گسترش پرداختن به فلسفه - دادرسی عادلانه و گره‌گشایی از کشمکش‌های قضایی.
	اقتصادی	<ul style="list-style-type: none"> - دادگری و توزیع دادگرانه - برآوردن نیازهای اجتماعی و مقابله با تهدیدهای بیرونی 	<ul style="list-style-type: none"> - نظام دارایی برپایه مالکیت خصوصی و استفاده مشترک - پرورش فضیلت و نیکی در صاحبان دارایی - برا برکردن امیال مردم از راه تربیت درست - تعیین اندازه ثروت برای هرکس (کاهش فاصله طبقاتی) - برابری نسبی ثروت گروه‌های اجتماعی - شماره محدود و متعادل جمعیت - وسعت بایسته سرزمین برای رفع نیازمندی‌های کشور.

نتیجه‌گیری

اندیشمندانی چون «بری بوزان» بر این باورند که تا پیش از سال ۱۹۸۰م. جستجو درباره امنیت دستاورد چندانی به دنبال ندارد. این پژوهش، چنین دیدگاهی را به چالش کشیده است و با کندوکاو در اندیشه سیاسی ارسطو (و پیش از آن درباره افلاطون)، نشان داده است که می‌توان با به‌کارگیری روش هرمنوتیکی، درون‌مایه‌های هم‌پیوند با مقوله امنیت را از درون اندیشه سیاسی وی بیرون کشید. این امر نه تنها کاری شدنی که کاری بایسته و ضروری است و باید درباره دیگر بزرگان پهنه اندیشه سیاسی نیز آزموده شود. انجام شدنی است، از آن‌رو که امنیت در جایگاه نخستین دلواپسی انسان چیزی نیست که به اندیشه‌ورزی اندیشمندان بزرگ تاریخ در نیامده باشد و بایسته است، از آن‌رو که پوشش‌دهنده یکی از کاستی‌های بررسی‌های امنیتی کنونی است و برای ارزیابی و بازاندیشی نظریه‌های امنیتی کنونی همچنان کارآمد. این بدان معنا نیست که اندیشمندان یادشده نظریه امنیتی جامعی از آن خود داشته‌اند و طرحی امنیتی را پایه‌گذاری کرده‌اند بلکه به این معنا است که می‌توان یک نظریه امنیتی هرچند کوتاه‌برد را برپایه عنصرهای اندیشه سیاسی آنها بر ساخت یا دست‌کم دقیقه‌هایی امنیتی را از درون اندیشه سیاسی آنها بیرون کشید که هم‌اکنون نیز کارگشا و آموزنده باشند.

ارسطو هیچ‌گاه طرحی امنیتی را پایه‌گذاری نکرده است ولی می‌توان هم‌ساز با سویه‌های امنیتی پردازش‌شده توسط نظریه‌پردازان امنیتی امروزی (امنیت نظامی، سیاسی، اجتماعی و اقتصادی)، بن‌مایه‌هایی امنیتی را در اندیشه سیاسی ارسطو شناسایی کرد و مرجع، مسئله و ابزار امنیت را از دیدگاهی ارسطویی (نه در چارچوبی پردازش‌شده توسط ارسطو) بازشناخت. این پژوهش نشان داده است که «به‌زیستن»، گرانیگاه اندیشه‌ورزی ارسطویی است و از آنجا که این مقصود در بهترین صورتش در شهر (اجتماع سیاسی) برآورده می‌شود، در یک پارادایم امنیتی بر ساخته‌شده برپایه اندیشه ارسطویی (نه بر ساخته‌شده توسط ارسطو)، شهر یا دولت، مرجع امنیت است. پاسداری از شهر در برابر تهدیدهای بیرونی، حفظ ثبات و آرامش آن از راه نهادسازی درست، پرورش شهروندان نیک‌نفس و برخوردار از رفاه نسبی اقتصادی به میانجی توزیع دادگرانه دارایی‌ها، عناصر بنیادی پاسداری از امنیت شهر در این دیدگاه هستند.

منابع

- آزر، ادوارد و ای و چونگ این مون (۱۳۸۸)، *امنیت ملی در جهان سوم*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- ارسطو(۱۳۴۹)، *سیاست*، ترجمه حمید عنایت، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ارسطو (۱۳۷۷)، *اخلاق نیکوماخوس*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: طرح نو.
- ارسطو(۱۳۸۸)، *اصول حکومت آتن*، ترجمه باستانی پاریزی، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ارسطو(۱۴۰۰)، *اخلاق*، ترجمه رضا مشایخی، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- بابایی، پرویز (۱۳۸۶)، *مکتبهای فلسفی از دوران باستان تا امروز*، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- بوزان، باری (۱۳۸۹)، *مردم، دولت‌ها، هراس*، ترجمه پژوهشکده مطالعات راهبردی، چاپ دوم، تهران: انتشارات پژوهشکده مطالعات راهبردی.
- پیکتی، توماس (۱۳۹۸)، *سرمایه در سده بیست و یکم*، ترجمه ناصر زرافشان، تهران: موسسه انتشارات نگاه.
- خلیلی، رضا (بهار ۱۳۸۳)، «تحول تاریخی - گفتمانی مفهوم امنیت»، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال هفتم، شماره اول، ص ۲۹-۷.
- دورانت، ویل (۱۳۳۵)، *تاریخ فلسفه*، ترجمه عباس زریاب‌خویی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- راسل، برتراند (نشر الکترونیکی ۱۳۸۸)، *تاریخ فلسفه غرب*، ترجمه نجف دریابندری، تهران: شرکت سهامی کتابهای جیبی
- رحیمی، علیرضا (تابستان ۱۴۰۱)، *افلاطون و پرسمان امنیت*، *فصلنامه مطالعات راهبردی*، سال بیست و پنجم، شماره دوم، ص ۲۲۵-۱۷۹.
- ریکور، پل (۱۳۸۵)، *استعاره و مسئله اصلی هرمنوتیک*، ترجمه حمید بهرامی راد، *اطلاعات حکمت و معرفت*، شماره ۲۳، ص ۱۳۲-۱۲۹.
- فاستر، مایکل برسفورد (۱۳۸۳)، *خداوندان اندیشه سیاسی (جلد اول)*، ترجمه جواد شیخ‌الاسلامی، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- فروغی، محمدعلی (۱۳۴۴)، *سیر حکمت در اروپا*، تهران: انتشارات کتاب‌فروشی زوار.
- کاپلستون، فردریک (۱۳۸۰)، *تاریخ فلسفه - یونان و روم*، ترجمه جلال‌الدین مجتبی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی
- گمپرتس، تئودور (۱۳۹۹)، *متفکران یونانی*، ترجمه محمدحسن لطفی، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- مارکس، کارل (۱۳۷۹)، *سرمایه (جلد نخست)*، ترجمه ایرج اسکندری، تهران: انتشارات فردوس.
- مگی، براین (۱۳۷۷)، *فلاسفه بزرگ*، ترجمه عزت‌الله فولادوند، تهران: شرکت سهامی انتشارات خوارزمی.
- ویلیامز، پل دی (۱۳۹۲)، *درآمدی بر بررسی‌های امنیت*، ترجمه علیرضا طیب، چاپ دوم، تهران: انتشارات امیر کبیر.
- Chroust, Anton-Hermann (2016), *Aristotle: New light on his life and on some of his lost works*, London And NewYork: Routledge
- Jaeger, Werner (1962), *Aristotle: Fundamentals of The History of his development*; Oxford University Press.
- Natali, Carlo (2013), *Aristotle : his life and school*; Princeton: Princeton University Press
- Romm, Joseph J (1993), *Defining National Security, The Nonmilitary Aspects*, New York: Council on Foreign Relation Press.
- Shields, Christopher (2012), *Aristotle's Philosophical Life and Writings*, The Oxford Handbook of Aristotle